

مقاله
شخصی سماح که
در قصه باب کو
است

GENERAL LIBRARY - U.C. BERKELEY



8000706437

BP

391

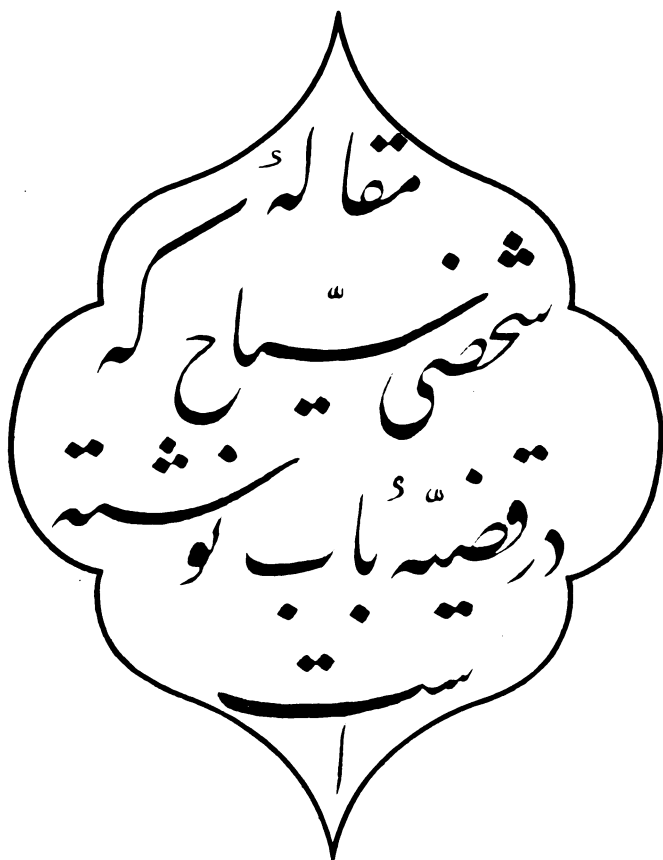
T7

V. 1

54939

UNIVERSITY OF CALIFORNIA LIBRARY





مقاله شخصی سیاح که در تفصیل فضیله باب^{ست}
^{ششم}

در خصوص شخص معروف بیاب و حقیقت^ل
 این طائفه روایات مختلفه و تفاسیل^{یه}
 در السن و افواه ناس و صحائف^ن تاریخ و اورا
 حوادث ایران و اورپ مندرج است لکن از^{ین} بنا
 و تخالف اقوال و روایات هیچیک چنانچه باید
 اعتماد داشت آید بعضی بنهایت ذم و قدح^ن ذبا
 کتودند و بعضی از اوراق حوادث اجنبیه
 در معرض مدح و تحقیر^ت را میدهند و عزلی^ت مسموع
 خویش را نکاشتند و تفرصی بدیم و مدح^{ند} ننمودند
 و چون این روایات مختلفه در سایه اوراق
 مذکور

مذکور و بیانش سبب تطویل لهذا ایضاً تعلق
 بتاریخ این کیفیت دارد در اوقات سیاحت
 در جمیع ممالک ایران از دور و نزدیک بمنتهای
 دقیق و خارج و داخل و استنا و بیگانه جستجو
 شده و متفق علیه متعزضان بوده باختصار
 مرقوم میکرد تا تشنگان سرچشمه معارف
 که طالب اطلاع مرقایع هستند مختصر
 معلوماتی از این قضیه حاصل گردد؛ باب
 جوانی بود تا جواز سلالة طاهور در سنه هزار
 و دویست و سی و پنج روز اول محرم متولد و
 چون بعد از چند سال والدش سید محمد رضا
 فوت شد در شیراز در اغوش خالش میرزا

مستی علی تاجر پرورش یافته بعد از بلوغ^{در}
 ابو شهر اول بشر اکت خال و بعد مستغلا^{بها}
 مشغول بوده و بحسب آنچه از او میسر بود بود
 مشهور بدین تعبد و صلاح و تقوی و
 باین صفات منظور نظر فاس بوده و در سنه
 هزار و دویست و شصت در سن بلایت و بیخ
 در شیراز در روش و حرکت و اطوار و حالات
 اثری نمودار شد که اشکار کردید شوروی
 سرو پروازی دیگر در زیر پر دارد آغاز گفتار
 نمود و مقام بابیت اظهار و از کلمه بابیت
 مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از
 شخص بزرگوار و هستم که هنوز در پس پرده
 غایت

عزتت و دارنده کالات لیجسروعد باراً
 او محترکه و مجمل و لایس متمک و درختین
 کما فی که در تفسیر موره یوسف مرقوم نموده
 در جمیع مواضع ان خطابها فی بان شخص آلب که
 از او مستفید و مستغیر بوده نموده و مقتدا
 در تمجید مبادی خویش جنبه و تمنا ی فرد
 خان در سبیل محبتش نموده از جمله این عبار
 یَا بَعْبَهُ اللَّهُ فَتَخَلَّيْتُ بِكُلِّ لَوْ رَضَيْتُ
 السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَمَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي
 مَحَبَّتِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ الْعَلَى مَعْتَمِماً قَدِمْ بَاء
 و هم چنین تالیفات کثیره در شرح و تفسیر
 آیات قرآنی و خطب و مناظرات عربیه نمود

و توثیق و تحریر بابتظار طلوع آن شخص کرد
 و این کتب را احاطت الهامیه و کلام فطریه^{میه}
 و عند التفتیش معلوم شد که دعوی و حقیقت^{یسته}
 نداشته و چون در میان مردم مشهور بعد
 تعلیم و تعلم بوده در نظر افاضل این قضیه مخالف
 العاده جلوه کرده بعضی از ناس با و گردیدند
 و جمهور را نگارشدید اظهار نمودند و جمیع^{علماء}
 مجتهدین و فقهائے معتبرین که صاحب سند
 و حراب و منبر بودند بر قلع و قمع عهده و
 پیمان شدند مگر بعضی از علمای طائفه
 شیخیه که معتکف و گوشه نشین و حسب
 المسلك دائماً در سجود و تحوی شخص عظیم و فرید و
 امین

امین بودند و با اصطلاح خویش دکن را به دکن
 منوح حقائق دین مبین شمردند از آنجمله ملا
 حسین بشرونی و میرزا احمد از غنبدی و ملا
 صادق مقدس و شیخ ابوتراب اشتهاردی
 و ملا یوسف اردبیلی و ملا جلیل اوردی
 و ملا مهدی کندی و شیخ سعید حسینی
 و ملا علی بسطامی و امثال اینها اقبال با او
 جستند و با طراف ایران منتشر شدند و
 خود باب عز و مطواف بیت الله نموده بعد از
 مراجعت چون خبر ورودش با او شهر رسید
 گفتگو بسیار شد و جوش و خروش غریبی
 در شهر شیراز آشکار گشت جمیع و غفیر علما

بتکفیر پرداختند و فتوای قتل و تدمیر دادند
 و حسین خان^س اجدان باشی را که حاکم فایز
 بود بران داشتند که داعیان باب یعنی ملا^{دق}
 معتمد س را نادره نزد و بامیرزا محمد علی نادر^{شاه}
 و ملا علی اکبر اردستانی هر سه را محاسن سوزا^{سند}
 و مهار نموده در کوچه و بازار گردانیدند و
 علمای ایران مهارت سیامی نداشته^{نشند}
 که نشاند و تحریف سبب جنودت و خاموشی^{شد} کرد
 و بادی قمع و فراموشی و حال آنکه تعمر باور و جلال^{یه}
 سبب ثبوت و رسوخ کرد و بادی توجه انظار
 و نفوس و این قضیه مکرات و مرآت بجز به
 رسیدن لهذا این سیاست سبب شیوع^{شد}
 و اکثر

و اکثر نامر بجهت افتادند خاکه فارس بصواب
 علما چند سوار فرستاده بآب احسانا رود
 محضر علما و فضلا توپنج و عتاب نمود و زبان
 باز خواست کشود و چون بآب زد توپنج نمود
 و مقاومت عظیم با سارده رئیس لطیفه شده
 زدند و اهانت و تحقیر نمودند بضمیمه عماد
 بیفتاد و اثر ضرب در چهره نمودار شد در تمام
 مجلس قرار مشورت دادند و بضمیمات و کفالت خان
 حاجی سید علی بخانه روانه نمودند و منع از ملاقات
 خویش و بیگانه روزی او را در مسجد احسانا
 و اصرار و اجبار برانکار نمودند بر سر منبر نوع
 تکلم نمود که سبب سکوت و سکون حاضران

وثبوت و رموز تا بغان کردید و هیچ کس بود
 که مدعی و ساطت فیض از حضرت صاحب زمان
 علیه السلام است بعد معلوم و واضح شد
 که مقصود ساطت مدینه دیگر است و
 ساطت موقوفات از شخصی دیگر که اوصاف
 و لغوتش در کتب و محافل خویش مصر بار
 چنانچه ذکر شد از عدم تجربه و مهارت علما
 در قنون سیاست و متابع فتاوی گفتگو را
 شد و تخریب بیاب و لوله در ایران انداخت
 سبب از یاد اشتغال محبتان و اقبال متوفان
 کردید چه که از این وقوعات جبری نامزد
 شد و در اطراف ایران بعضی از عباد با و کرد
 و کار

و کاراهیت پیدا نمود بقسمیکه خان مغفور
 محمد شاه شخصی را که از مشایخ علمای و سادات و
 متقی بتدیس دارایی بود و محل ارادت و انعام
 تعیین فرمود واسب و خرچیداد که بشیر از دود
 و بنفسه فخر این کیفیت را نماید ستید مذکور
 چون بشیر از سپید بیاب سه مرتبه ملاقات
 نمود در مجلس اول و ثانی بسؤال و جواب گذشت
 در مجلس ثالث خواهرش تفسیر کوثر کرد و چون با
 من غیر تفکرو تا مثل تفسیر و مفضل در آن مجلس
 بر کوثر نوشت ستید مذکور شیفته و اشفته
 او شد و بی ملاحظه عاقبت و اندیشه نتایج
 این محبت یکسر بی وجود نزد پدر ستید جعفر

شهر کشف ثنائت و اورد اذلال نکرد و با وجود
 آنکه دانا و ذریک بود و مراعات مقتضیات^{قضا}
 مینمود تفصیلات خویش را بی خوف و اندیشه
 بمیرزا الطغی بیست خدمت نوشت که او خدمت
 خاقان مغفور عرض کند و خود با طرف ابرار^{ان}
 سیاحت نمود و در هر شهر و منزل بر رؤس
 منابر ناس را بقسمی دعوت نمود که سائر علما
 اعلام حکم بچگون نمودند و محرم معلوم شدند
 و چون خبر فتاوی علما و فرایده و ولوله فقها
 بزنجان رسید ملا محمد علی زنجانی مجتهد که
 شخص شایسته بود و صاحب قول نافذی
 یکی از معتمدین خویش را بجهت فخر این قضیه
 بشیراز

بشیر در مستاد ان شخص از تقاضا صید و قوعات
 چنانچه بامید و نشاط اطلاع یافته با بعضی ^{تالیف}
 مراجعت نمود و چون کیفیت وقوع از آنجه
 استماع نمود و بر نوشتجات اطلاع یافت باز
 آنکه عالی خیر و منقوی شهر بود از قضا دوا
 و مشیاد شد و در مجلس درس کتب اربعه
 و گفت عومم بها رو باده رسید و از عبا
 مرزبان را مد طلب العلم بعد الوصول
 المعلوم مذموم و جمیع مریدان خویش را بالآ
 منبر دعوت و دلالت نمود و مکتوبی ^{قرآ} شعر
 و اعتراف خویش بنیاب نوشت ناب رجاء
 او را بوجوب نماز جمعه دلالت کرد با وجود ^{آنکه}

علمای دین از دل و جان بوعظ و نصیحت
 میخواستند چاره نتوانستند عاقبت رفتن
 پهلوان همورگشته و بحضور خاقان مغفور^{شاه}
 شکایت نمودند و خواهرش احضا و ملا محمد
 پهلوان نمودند امر پادشاهی باحضار صادر
 و چون پهلوان رسید او را در محضرها حاضر
 ساختند بعد از مجادلات و مباحثات بسیار
 چنین روایت کنند که در آن مجلس چیزی بود
 و اردنیا مدلهذا خاقان مرحوم بک عصا
 و پجاده تومان باو خرجی داده اذن مراجعت فرمود
 باری شیوع این خبر در اکلاف و اطراف ایران
 و ورود بعضی مقلدان بغارس علم امل اخلا
 فرمود

فرمود ملک که کار اهمیت پیدا نموده و چاره از دست
 رفته مجلس و ضرب و تعذیب و تقضیم عشره
 حاصل نه خاکم فارس حسین خان زاد لالت نمودند
 که اگر این آتش را خاموشی خواهی و این رخنه و
 فطور را سد میکنی ^{طلب} علاج فوری و چاره قطعی قتل
 باباست و باب جمیع زیادی جمع نموده و در خیابان
 خروج حسین خان عبدالحمید خان دارو و صندل
 امر نمود که در نصف شب در خانه حال باب از
 اطراف هجوم نمایند و او را با جمیع تابعان دست
 بسته حاضر نمازند عبد الحمید خان با جنود
 در خانه جز باب و خال و سید کاظم رضائی که
 نجات و چون از قصاص و انتقام و نجات و نجات

و اشتداد حرارت هوا حسیته از اجبور فرار نمود
 باب دلبشرط خروج از شهر رها کرد در صبح ^{شب}
 باب باستیدگانم از بخانی از شیر از قضا صبح ^ن
 نمودند و پیش از ورود با صفهان مکتوب ^ن
 الدوله حاکم ولایت مرقوم نمود و با اطلاع ^{مست}
 در محلی مناسب منزل خواست حاکم محل امام جمعه
 معین نمود چهل روز در آنجا اقامت و روزی
 بحسب خواست امام در مجلس بی تا مل تفسیر
 والعصر مرقوم نمود چون این خبر بمقام رسید
 دیدن از او نمود و سوال از نبوت خاصه ^۲
 در اثبات نبوت خاصه در همان مجلس مرقوم
 شد معتمد امر فرمود که جمیع علما جمع شوند
 در

و در یک محضر او مناظره نمایند و سؤال و جواب
 عیناً بدون تحریف بواسطت کاتب مخصوص
 خویش ثبت شود تا بطهران ارسال شود و آنچه
 امر و اراده پادشاهی باین قرار گیرد مجری شود
 علما این قضیه را و من شریعت شمرده ^{فتد} نیذیر
 و محضری ترتیب نموده بنکاشند که اگر در امر
 اشتباهی باشد احتیاج با اجتماع و سؤال و جواب
 ولی چون مخالفت این مختصر بشرع انوار شهر
 از افتابست پس اجراء حکم شرع عین حوابست
 معتمد خواست که در محضر خویش محفل اجتماع
 بیاورید تا حقیقت واقع جلوه نماید و قلوب
 بیاساید علما ای اعلام و فضلاء مکرراً

حضارت مشرع مبین را نخواستند و مباحثه
 و مخادله با جوان تاجری ننسند میدند مکرر^{علا}
 مقامه اقامت میدی و فاصلات اشرافین^{را}
 حسن نوری مجلس بیوال بعضی سافلذ فن
 اصول و توضیح و تشریح اقوال ملا صدرا منتهی
 شد و چون نتیجه از این مجلس بهیبت حاکم^{صل} حا
 نشد حکم شد بد و فتوای فوقی علما و اعدا
 بھرئ نکتت ملکہ فرج عظیم را تسکین^م
 خواست و هجوم غلام را منع شد بد لهذا
 صدور فرمان با ارسال باب بطهران شیوع
 داد تا حکم فاصله حصول یابد و یا مجتهد باطل
 مقاومت تواند لهذا اورا با جمعی سواران
 خلص

خاص خویش از اصفهان بخارج فرستاد و چون
 بمورچه خوار رسیدند بمپنهان امر رجوع بامپنهان
 فرمود و در خلوت سر پوشیده خویش مأمور و
 مأمور داد و جز خواص تا اعیان و معتمدان
 معتمد نفسی از باب مطلع نبود مدت چهار
 ماه بر این منوال گذشت و معتمد رجعت بزدان
 پیوست کرکین خان برادر زاده معتمد بوجود
 باب در خلوت مطلع و کیفیت را بوزیر اعظم
 غار مرگشت حاجی میرزا آقا قاسم وزیر شهمیر
 امری صادر نمود و دستور العمل داد
 که باب را خفیا بالناس تبدیل در تحت محافظت
 سواران خصیری بدو الخلافه روانه نمایند

و چون بنگار گذر رسید امری جد بدار و زین
 دارد و قرینه کلین را مقروض منزل قرار فرمود
 در مدت بیست و دو روز را بجا آورد بعد از آن
 به پیشگاه حضور شاهی راجی تقدیم و بجهت
 ظهور حقیقت حال خویش خواهش مشول نمود
 و اسباب حصول فوائد عظیمه شمرد و وزیر کبیر
 پذیرفت و به پیشگاه حضور عرض نمود که
 موکب نمایون در شرف حرکت است و استغنا
 باینگونه امور حال مورث فقور مملکت و شاهی
 نیست که مشاییر علمای دار الخلافه نیز بپیش
 علمای اصنافان سلوک نمایند و سبب بجا
 عموم گردد و بموجب مذهب ائمه معصومین
 خون

خون این سید را در ملکه حلاله از شیر
 مادر دانند و موکب پادشاهی در سفر و حال
 و مانعی در نظرنه شبهه نیست که حضوراً
 باعث فتنه عظمی و فساد اکبر خواهد شد
 لهذا علی الحاکمه رای صواب چنانست که در مدینه
 غیبت موکب سلطانی از مقر سریر شهر^م
 این شخص را در قلعه ناگو مقرود و حصول
 متول را معلق بچین رجوع نمود مطابق این
 رای مخاطب الباب دستخط اعظم حضرت پادشاهی
 صادر شد و از قرار روایت صورت دستخط
 مختصرش اینست بعد از القاب چون موکب
 همایون در جناح حرکت از طهران است ملاقات

بطور نشایسته ممکنه شما با کورفته خد
 در اینجا توقف و استراحت ننمایید و بدعا گو
 دولت قاهره مشغول شوید و مقتررداشتیم
 که در هر حال مراعات و توقیر نمایند و چون
 سفر برگردیم شما را محضو خواهیم خواست
 بعد او را با چند سوار از جمله محمد بیک چری
 بتبریز و ما کور وانه نمودند دیگر تابان با
 روایات پیغامهایی کنند که بواسطه محمد
 واقع از جمله محمد صفای پای خان مرو
 لکن بشرط حضور و رفع تسلط جمهور و منع
 وزیر کبی تبلیغ این عرائض بحضور پادشاه
 چه که خود مدعی پیری و حاضر مرشد
 بود.

بود ولی سائرین منکر این دوا یا نند باری
 از بین زاه مکتوبی بوزیر اعظم مرقوم داشت
 که مرا از اصفهان بجهت اجتماع با علما و حصول
 حکم فاضل احضار نمودید حال چه شد که این
 مقصد عزیزه مبدل بجاگو و تبریز کردید
 هر چند چهل روز در شهر تبریز توقف نمودند
 علای اعلام تقرب نفرمودند و ملاقات نجاشی
 نداشتند بعد حرکت بقلعۀ ماکو دادند
 نه ماه در قلعه منیع که در ذروه انجلی منیع
 واقع ماوی دادند و علی خان ماکوئی از فرط
 محبت بخاندان نبوت بقدر مقدور رعایت
 مینمود و بعضی اذن معاشرت میداد

و چون فضلاء مجتهدین از دایجان ملائکه
 نمودند که در جمیع اطراف تبریز از کثرت ضو
 ر مستحضر بر خواسته از حکومت طلب تعزیر
 تابعان و تبعید ثواب بقلعه چمری نمودند
 لهذا اودان قلعه و رستاده دست یحیی خان ^{سپردند}
 تسجنان الله با وجود این فتا و ای علمای عظام
 و فقههای ذوی الاحترام و اذیت و زحمت پذیر
 از ضرب و نفی و حبس از جانب حکام این ^{نعمه} مملکت
 روز بروز در ترزا بد بودند و بخت و حداقل
 بقسمی بود که در جمیع اطراف ایران در مخالفت و
 مجالس جز این گفتگو مستحق نبود و دستگیر عظمی
 بر خواسته علمای دین مبین در ولوله و
 غامه

غامه ناسر در فغان و زلزله و مجبین در شمع
 و مثل هله و خود باب اهیستی باین شور و آشوب
 نداده در نهایت جذب و وله در اثنای اقی
 و قلعه مانا کو و چهری شام و معجز بلکه روز
 و شب خود را بذكر و فکر و اوصاف و لغوت
 از شخص غائب حاضر و منظور ناظر خویش
 نموده بود چنانچه ذکر می نماید که مضمونش این است
 اگر چه دریای بلا از هر جهت در فلاح و وسع
 فساد و متابع و ظلمات الام و محض مستولی بر
 جان و تن است لکن قلم بنیاد روی تو روشن
 و جانم ببوی خوی تو گلشن است خلاصه بعد
 از سه ماه اقامت در قلعه چهری احاطه علم

تبریز و فضلالی از باباجان بطهران نوشتند
 و بجهت تهدید و تخویف ناسرکشان
 سیاست شدید در حق باب نمودند وزیر
 کبیر حاج میرزا آقاسی چون جوش و خروش علی
 اعلام را در جمیع نواحی ایران مشاهده نمودند
 همدستان شده از چهره ی تبریز امر احضار
 داد در آتشای مرید با ورو میله حاکم ملک قاف
 احترام فائقی مجری و هجوم غریبی از اعالی و
 هویدا شد در نهایت احترام حرکت نمودند
 و چون باب تبریز وارد بعد از چند روز
 در مجلس حکومت حاضر نمودند از علما و اعیان
 نظام العلماء و ملا محمد مامقانی و میرزا
 احمد



احمد نام جمعه و میرزا علی صفر شیخ الاسلام
 و بعضو مجتهدین دیگر حاضر بودند سوال از احکام
 باب نمودند دعوی مهدویت اظهار کرد که
 مهیان عظیمی میباشد اجله علماء بقوهٔ قاهره
 از هر طرف احاطه کردند و سطوت تشریع چنان
 بود که شخص جوان مهمل است کوه البرز مقارن
 نمینمود مهیان ملکبید ندید و ناممل نداشت
 عبارات نمود که این مهیان باقی اعظم است نکته
 نفوس گرفتند احتیاج بقرآن نمود و اثبات عیسی
 منافی قواعد سخا از ان بیان کرد مجلس متفرق
 شد باب مهمل خویش رجوع نمود در آن وقت
 حکمران از بیاحسان و بیجهت گردون مهد بود

در حق باب حکمی نفرمودند و تعرض نمودند
 علما مصلحت چنین دانستند که لا اقل تغییر شد^{ید}
 باید قرار بر ضرب شدن جماعت فراسها قبول
 نمودند که اسباب اجراء این سیاست شوند
 میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که از اجله ملأ^ا
 بود بخانه خود برده و بدست خویش چوبکاری^{غوثی}
 بعد از این واقعه باب را اعاده بچهره نو نمود
 و حبس شد میگردند و چون اخبار ضرب و نقر^و
 و سخن و تشدید با طرف ایران رسید علما
 مجتهدین و فقهاء معتبرین که صاحب اقتدار
 و نفوذ بودند بر قلع و قمع این طائفه کمر بست
 بستند و کمال اهتمام را گذاشتند و اعلام حکم
 فرستادند

نوشتند که این شخص و پیروان ضلالت محضند
 و مصرت دین و دولت و چون حکام در این
 استقلالیت کلیه داشتند در بعضی اوقات
 پیروی فتویٰ نموده و امتثال و انحال
 نمایان همداستان میشدند و لکن خاقان مغول
 محمد شاه در این قضیه بتانی رفتار میفرمود
 که این جوانان سلاله پاکست و از خاندان محاط
 لولان تا از او امور مغایری که منافی راحت
 امایش عمومی است صادر نکردد حکومت تعرض
 ننماید و اخیر مراجعت از اطراف علمای اعلام
 نمودند جوانی نفرمودند و یا آنکه امر بتانی نمودند
 باری و نمایان اما ضل علمای واجله فضلا

و علما شیکه تابعین باب بودند مخالفت و مخالفت
 و مخالفه تر اید نمود بقسمیکه در بعضی ولایات
 مباهله خواستند و از برای حکام ولایات نیز
 اسباب مداخل پیدا شد شور و آشوب^{علم}
 برخاست و چون ناخوشی نفس شدید پیا
 پادشاه غار نشسته و فکر جهان را را میخواست
 نموده بود محو و رتق و تقوا و حسن تدبیر
 وزیر کبیر حاجی میرزا اقا سق شهر بود و عد
 کفایت و قلت مضاعت او بمشابه مهنیر^{که}
 در مهنیر^{علم} رأی می نمود و حکمی می فرمود تا
 تا بید فتوای علما میخواست و قلع و قمع بابیان
 لازم میسر و وقتی اسناد تعلق بعلما میداد
 و از او

و افراط تعریض را مخالف انصاف میدانست و
 اتنی غارف میشد و این همه اوازها از مشرب
 میبگفت و موسیقی با موسیقی در جنب میشد
 بر زبان میراند و ان هی الا فتنتک قلاوت میگوید
 باری و ذریعتلون از سوزند بهرح و هم نام امو
 و عدم ضبط و ربط مصالح جمهور چنان ملوک
 نمود که در اطراف و اکاف غوغا و ضوضاء
 برخاست و علای مشاهیر و نفوذ علما
 نام را امر متعریض تابعان باب نمودند و هجوم
 عمومی شد علی الخصوص چون ادعای مهدویت
 بجمع فحول مجتهدین و علما ی متبحرین رسید
 ناله آغاز نمودند و بر منابر بغوغا و فریاد که

از ضروریات دین و روایات صحیحۀ مأثوره
 ائمه طاهریں بلکه اصل ما را عظم مذهب
 حضرت جعفر عقیوب امام معصوم ثانی
 علیہما السلام است: چنانچه چهره شد و چنانچه
 کجاست: عینت صغری چهره بود عینت کبری
 چهره شد: اقوال حسین بن روح چیست و روای
 ابن مهران چه پرواز نقباء و نجاران چه کنیم و
 فوج شرق و غرب را چه نمائیم خرد چال کجاست
 و خمپور سفیانی کی: علاماتی که در احادیث
 عزت طاهره است: کو: و مستحق علیہ ملت با هر
 کجا: کار از دو شوق بیرون نیست: یا با بد حادث
 ائمه اطهار را انکار نمود: و از مذهب جعفری
 میرد.

بیزدکشت و فصوص صریحه امام و الضعفا
 احلام شمر و یا با مد بموجب اصول و فروع مد
 و فصوص و فصوص شرح انور و تکفیر ملکه مد
 این شخص را اعظم فریضه دانت اگر چنانچه
 از این خا در عقاید صحیح و صریح مسئله
 از امر اناس مذهب امام معصوم بقیه
 مانه اهل سنه مستیم و نه فرقه غایبه که مستطر
 ولی موعود شویم و معتقد مهدی مولود
 و یا فوج ناب ولایت و اجازت داریم و قائم آل
 محمد و دو صلا مت خاتر شرط اول سلاله طاهر
 و ثانی و تید با بایت با هر این عقاید و از رسالت
 طائفه ناجیه اثنا عشریه را چکنیم و در حق

علمای مستحقرین و مجتهدین سابقین چه گوئیم آیا
 کل بضلالت بودند و روادی غایت سالك
 گشتند این چه دعوی واضح البطلانست و الله
 هذه قاصمة الظهر ای مردم این آتش را خاموش
 و این اقوال را خاموش کنید و اولاد و امزها
 و اشرعنا در جماع و منا جد و منابر و محال
 فریاد نمودند و رؤسای بایها در مقابل
 رسائل تالیف نمودند و بحسب فکر خویش اجوبه
 ترتیب دادند اگر تفصیل داده شود موجب
 تطویل خواهد شد و مقصود بیان تاریخ است
 نه دلائل تصدیق و تکذیب بعضی از اجوبه
 مختصر اینست که بعضی از آفاق و تحت الاعالی
 بدوایات

بر دو آیات دانستند و آن را اصل و این را
 فرع شمرند و گفتند اگر فرع مطابق اصل نیست
 احتجاج ننماید و اعتماد نشاید چه که اصل ضو^ر
 فرع مجموع صلوحیت معارضه ندارد و محال^{۴۴}
 نتواند بلکه در این مواضع تاویل را حقیقت^{۴۵}
 دانستند و جوهر تفسیر شمرند مثلاً سلطنت
 قائم را سلطنت معنویه و فتوحات را فتوحات
 مدائن قلوب تاویل نمودند و بمظلومیت و
 مغلوبیت سید الشهدا روح التوحید له الفلا
 استدلال کرده اند چه که مظهر حقیقی ایام مبارکه
 و آن جبرناظم الغالبون بود تا وجود این درگاه^{۴۶}
 مظلومیت جام شهادت نوشیدند و در حاکم^{۴۷}

مغلوبیت کبری غالب را عدا و اعظم جنود ملا
 اعلی بودند و هم چنین تالیفات کثیره بابدا
 با وجود عدم تعلم تأییدات روح القدس
 انکاشتند و بعضی روایات متباینه برآ
 رجال از کتب استخراج نمودند و احادیثی بحسب
 ظاهر مطابق مصاد خویش روایت کردند
 و باخبارات بعضی مشاهیر سلف متک^{جستند}
 و اقبال علمای زاهد کوشه نشین و فضلا^۴
 دین مبین را دلیل قوی فرض نمودند و استقا^{مت}
 و ثبات باب را ایت اعظم پنداشتند و
 خارق عادات عقل نمودند و امثال ذلک که
 جمیع خارج از صدد مناسبت لهذا باختصاص
 گذشتیم

گذشتیم بر سر اصل طلب دید. در خلا
 این احوال در میان با بیجا بعضی فضا بریدند
 در انظار آن طائفه طلوع و ظهور غریب
 از جمله میرزا محمد علی نازم در آن که تلمیذ
 بزرگوار اعلیٰ الله مقامه حاجی سید کاظم
 و دو سفر حج انیس و جلین یا بود بعد از
 چندی از او احوال و احوالی صدور یافت که
 کل تمکین نموده اطاعتش را حصن حصین
 حق ملا حسین بشرونی که مقتدا و جمیع و
 مرجع شریف و وضع این طائفه بود در حضور
 بخصوع عظیم و خشوع عبید ذلیل رفتار
 و این شخص باستقامت تمامه بر اعلای کلام

قیام کرد و باب در توصیف و تمجید او داد
 داد و طلوع او را تأییدات غیبیه شمرد
 تقریر و تحریر بحر مبین بود و در ثبات و استقامت
 فائق جمیع و غایت امر در سینه شصت و پنج
 حکم و نبر الفقهما سعید العلماء مجتهد با فزونی
 در منتهای جوش و خروش سر بباد و جان بسا
 و از جمله ملقب بقرة العین صبیته حاجی ملا
 صالح فاضل قزوین و عالم مخیر است بر
 حسب منقول در فنون شش مانده بود و در
 نطق و بیان محیر عقول و امکا در خول اساتذ
 در تفسیر و حدیث کتاب مبین بود و در
 مطالب بیخ جلیل احسانی ایت عظیم در عتبات
 عالیات

+

خالیاات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظم
 کرده در سبیل باب فدای جان دایکان نمود و
 با علما و فضلا بحث و مجادله مینمود و در اثبات
 مطلب خویش زبان میکشود چنان شهرت نمود
 بود که اکثر نامر از عالم و عارف طالب اجتماع کفایت
 و مافیل اطلاع قوه نظر و استدلال او گشتند
 سر پرشوری داشت و فکر و لوله و اشوبی
 در بسیاری محلات بر اصحاب عبدالقادر
 گشت و بیان دقائق مسائل نمود و چون در آن
 کلا متر طهران محبوب بود و جشن و سور و
 به باشد زنان بزرگان شهر که بدعوت حاضر
 بودند از حسن نظریا و چنان سرگرم شدند

که جشن و سرود را فراموش نموده پیرامن او
 انجمن شدند و باستماع کلمات از استماع
 نغمات ملتهی و بمشاهده غرائب از تماشا و
 لطائف و مبالغ که از لوازم سورا سستی مستغنی
 گشتند ناری در تقریر یافت دوران بود و در
 احتیاج فته جهان خوف و هراس را در قلب او
 اثری نبود و نصائح مشفقانه را فایده و اثری
 اگر چه از ربّات خجال بود لکن سبقت را از خود
 رجا دل روده پای استقامت بفرستاد و در طر
 بقوای علمای عظام خان سپرد و اگر باین
 تفصیلات پیروز از لیه کار باطناب انجامد
 ناری ایران در این بحر و علمای اعلام حیران
 میردیشان

و پربشان که خاقان مغفور محمد شاه مرحوم شد
 و سر پرسلطنت بوجد شهر یار تازه دین یافت
 میرزا تقی خان امیر نظام و وزیر اعظم و امام
 معظم شد زمام امور جمهور را در قبضه قدرت
 و استقلال گرفت و معاهده امت داد و میداد
 خود سری و استبداد بناخت این وزیر
 شخص بود بی تجربه و از ملاحظه عواقب امور
 ازاده مغالک و بیباک و در خونریزی جاهل
 و خالاک حکمت حکومت را شدت سیاست
 دانست و مدار ترقی سلطنت را نشدید
 تضییق و نهید و تخویف جمهور میشد
 و چون اعلی حضرت شهر یاری در سر عنفوان

شتاب بودند و زیر بارها مات غریبه افتاد
 و در امور طلب استقلالت مکتوفت بدون
 استیذان از حضور همایون بعزم جزم خویش
 بی مشورت و ندای دور اندیش امر بتعرض بایمان
 کرد و هیچ گاه مینمود بقوت قاهره اینگونه ^{را}
 قلع و قمع توان نمود و شدت مژمژ خواهد شد
 و حال آنکه امور وحدانیه را تعرض عین فریب
 و تابید است و آنچه بجا موشی گوشه شعله ^{فر}
 علی الخصوص در امور دین و مذهب بمجروحین
 خون سرایت و نفوذ پیدا کند و در قلوب تأثیر
 میداند نماید این امور بمجربیه رسیده است
 و اعظم تجربیه همین قضیه است چنانچه رواست
 کنند

کنند که شخصی باید در گامان اموالشان را از
 رفت و خانانانش پراکند و پریشان عریان
 نمودند و تا زیاده زدند و محاسن بیالو فند
 و بردار از کوشی و از کونه سوار و در کوچه و بازار
 بمنتهای ازاد باطل و مشهور و طار و طنبور
 میکرد آمدند شخص کبری در گداری در کوشه
 و باطن افتاده و ابد از جهان و جهانیان خبر
 نیافته چون هایهوی مردمان بلند شد
 بکوچه شتافت و چون از جرم و مجرم و سبب
 شهر و تعذیب بوجه تفصیل مطلع گشت
 بجستجو افتاد و در همان روز در زمره بابیان
 داخل گشت و گفت همین اذیت و شهر برهان

حقیقت و عین دلیل است اگر چنین نبود بکثر
 هزار سال میگذشت و مثل منی آگاه نمیشد
 باری وزیر با استقلال تمام بدون امتیاز
 و امتیازان امر با دیب و تعذیب با بیان
 با طرف فرستاد حکام و والیان بهانه مدخل
 جستند و مأموران وسیله منافع و علایق
 معروف بر رأس منابر تشویق هجوم عامه میروند
 قوه تشریع و تنفیذ دست در اغوش مردم داد
 این طائفه واقف و قمع خواستند و این طائفه
 اذماناس و امرار و تعالیم باب هنوز چنانچه
 ناید و شاید اطلاع نیافته و تکالیف خود را
 ندانسته تصور و افکارشان بقرار سابق
 دمیلا

و سلول و در قشایان بر حسب قدیم مطا
 طریق وصول بباب نیز مسدود و آتش فتنه
 از هر جهت مشعل و در مشهور و بغیر او ای شهر
 علما حکومت بلکه عامه فاس در جمیع اطراف
 بقوه قاهره بنای تالان و تاراج گذاشتند
 و سیاست و مشکله نمودند و قتل و غارت
 کردند که این آتش را افروزده و این نفوس را بر آتش
 نمایند در شهرهایی که معدود قلیل بود
 جمیع دست بسته طعمه شمشیر گشتند و در
 شهرهایی که جمعی داشتند چون موال از
 تکلیف غیر ملتر و جمیع ابواب مسدود و بحسب
 عقائد سابق بدفاع برخاستند از جمله

در نمازندان ملا حسین شرونی قاجار
 بحکم رئیس الفقهاء سعید العلماء، عامه شهر
 بار فروش هجوم جمهور نمودند و شش هفت نفر
 کشتند و باقی را نیز در کارا ملاف بودند که
 ملا حسین امر بازان کرد و دست بستمی زد
 جمیع فرار اختیار نمودند و اکابر و خوانین
 مذامت و رعایت پیش آمده قرار بر حاکم
 و خسر قادی کلانی را بجهت محافظت اموال
 و پیاده همراه نمودند که بحسب شرط محفوظ و
 مصون از خاک نمازندان بیرون روند چون
 خارج شهر شدند و از مغایر و طریق بیخبر
 خسر و سوار پیاده خوبتر از در جنگل نمازندان
 متفرقا

متفرقا در کین نشاند و با هم داد در راه و بپرا
 دران جنگل متفرق و پریشان نمود و بنا فی تنکا
 یک یک گذاشت چون صدای تنک از صحر
 بلند شد رازنهایان آشکار گشت و چند
 نفس مفقود و نفوس دیگر بگفته مگلوله مقول
 شدند ملا حسین بجهت جمع ان پریشان
 امر بازان نمود و میرزا الطغی مستوفی خنجر کشید
 و حکم گاه خسرو درید سپاه خسرو بعضی کشته
 و برخی در میدان مصاف سر کشته گشتند ملا
 حسین ان جمع را بقلمه نزد یک مقبره شیخ
 طبرسی منزل داد و چون مطلع بر نوا ایامی
 شد در حرکت رخاوت و فتور نموده بعد

میرزا محمد علی نازندانی با جمعی نیز منضم بان
 حزب شده سپید و سیزده نفر موجودی
 قلعه شدن لکن کل جنگی نبودند بلکه صد و ده
 نفر محتای حرب کردند و اکثرشان از علما
 و طلاب که مدة الحیات همدم مخالف و کائنات
 بودند با وجود آنکه معتاد حرب و ضرب تیر
 و شمشیر نبودند چهار مرتبه ترتیب معسکر
 وارد و شد و با توب و تعنک و قناره جنگ
 و محاصر شدند در هر چهار مرتبه شکست داده
 ارد و بکلی پراکنده و پریشان شدند در شکست
 چهارمی عباسقل خان لاریجانی سردار جنگ
 بود و نواب و الاهی قلی میرزا امیر معسکر
 خان

خان مذکور پلینا س تبدیل در شبها خارج ارد
 در میان درختان جنگل مخفی و پنهان میشد
 و روز در اردو حاضر حربا خیر در شب واقع و
 اردو پریشان گشت با بیباخیمه و خراک آتش زد
 شب چون روز روشن گشت پای سهند ملا^{حسین}
 در کشت افتاد او سواره دیگران پیاده بودند
 عبا سفل خان از دور بالای درخت اورا نشان
 مدیست خویش چند کلوله انداخت و در تیر سیم
 او را از پاد را انداخت تا لجان او را بقلعه برد
 و در همانجا او را دفن نمودند با وجود این واقعه
 بقوه قاهره چاره نشدند عاقبت شاه زاده
 عهد و میثاق بست و بائمه اهل هار قسم خورد

و پیرش از اشکسته بعد از حر و بات منعده
 انها نیز عاقبت بجمع و میثاق و ایمان و پیمان
 و تمهید قرآن و تدبیر عجیب سر و اوان تسلیم شدند
 و کل از دم شمشیر گذشتند و اگر تفصیل محاذ
 نیز بزر و زنجان بپردازیم و وقایع را از مذابتنا
 نهایت شرح دهیم این مختصر یک کتاب جسیم
 کرد و چون تاریخ را فائده نبخشید مجمل گذشتیم
 و خلل و فوغات زنجان امیر کبیر علاج قطع
 اخیر تصور نمود بدون فرمان پادشاهی و شو
 و فدای دربار رعیت پناهی بصرفت طبع و
 صراحت دای و استقلال تام فرمان بقتل
 داد مختصر اینست که خاکم اذربایجان شاهزاده
 حمزه

حمزه میرزا اجراء این حکم را از دست خویش نپسندید
 و برادر امیر میرزا حسنخان گفت که این کار
 خبیثی است و ما آن و هر کس مقتدر و توانا
 مرا چنان گمان بود که حضرت ائمه اطهار را ما مو
 جرب افغان و او ذنب خواهد نمود و یا بر زام
 و هجوم مرز و بوم روس و روم دلالت خواهد کرد
 اعتذار او را امیرزا حسنخان بتفصیل با امیر
 نوشت و سید بابا قبل از خروج از پھرین ^{بسمت}
 تبریز جمیع کارهای خود را تمام نمود و نوشتجات
 خویش را احتیاطاً تمام وقت گذران در جنبه مخصوص ^{نفا}
 و کلید جنبه واد در ضمن پاکتی گذاشته و بوسه ^{طش}
 ملاقاتی که از ما بقایا اصحاب خویش بودند

ملا عبدالکریم قزوینی فریاد ملا باقر را ^{نقرا}
 در قم در محضر جی تسلیم ملا عبدالکریم نمود ^{چهار}
 حاضرین در حبه را باز نمود و گفت ما مو
 با این هستیم که این امانت را بپناه ^{نقرا}
 بیش از این از من موال میمانید که نتوانم گفت
 از کثرت الحاح حاضرین لوح ابی بزرگی ^ن
 آورد که در نهایت لطافت و بجز خفوش
 منگسته بجایت ظرافت و اتقان نوشته ^{نقرا}
 در هم بهیئت هیکل انسانی مرقوم نموده بود که
 کان میشد بیک قطعه مرکب و بکا غذا ^ن
 ان لوح را خواندند مسجد و شصت ^{نقرا}
 از کلمه بها نموده بود و ملا عبدالکریم ^{نقرا}
 غلش

بخت‌رساند باری بر سر اصل حکایت دویم
 امیرکمربختان ثانی برای برادر خویش پسر
 حسن خان حنا در فرمود و مضمون فرمان او
 اعلام تبریز که رکن دکن مذهب جعفر علی‌کلا
 و حسن حسین طریقه اثنا عشریه اند فوای
 صبیح صبح گرفته فوج ارامنه ارومیه را
 ساخته در ملاناس با بر او بیخته امر بلیک
 فوج نما میرزا حسن خان فرزندش با شو خویش را
 احصا نمود و دستور الحاح داد بآب و انعامه
 و مثال که علامت سیادت بود برداشته و با
 چهارتن از تابعان عبدان سر باز خانه تبریز
 آورده در حجره محبوس نمودند و چهل سر باز

از ارامنه تبریز مستحفظ قرار دادند روزگار
 قرائش باشی باب را با یکجوان که مستی با قاجار
 و از نجای تبریز بود بفتوای عالم مجتهد ملا
 محمد مامقانی و مجتهد ثانی میرزا باقر و مجتهد
 ثالث ملا مرتضی قلی و غیره تسلیم سام خان
 سرتیپ فوج ارامنه ارومیه نمود در وسط
 پایده همان جره که محبوس بودند میخ آهنی کوفته
 و در رستمان او میخند بیک رستمان باب را
 و بر رستمان دیگر آقا محمد علی را معلق نموده محکم
 ساختند بقسمیکه سران جوان بر سینر باب
 و اطراف نامها از کثرت جمعیت موج میزد مکتوب
 سلطان سه صف بستند صف اول شلیک تو
 و از بی

و از پی صف ثانئ انش داد و از پر صف ثالث
 تیر باران نمود و خان عظمی از انش ثلث^{صل} کا
 شد چون دو دومتلاشی گشت ان جوان را
 ایستاده و باب رادر همان جره که در پایه اش
 او بچینه بودند در نزد کاتبش اقا سید حسین
 نشسته دیدند بچپیک ادنی آسیبی نرسیده
 بود سام خان میخی گفت ما را معاف مدارند
 نوبت خدمت بفوج دیگر رسید و فرارش با^{شو}
 دست کشیدن اقا خان بیک خسته سرفتی^{فوج}
 خاصه پیش آمد و با برابر ان جوان دوباره بمها^ن
 میج بستند و باب بعضی صحنهها میداشت^{معد}
 فارسی دان فهمیدند و سالن^{پهلستند} صدق

ناری مرتب فوج خویش را حاضر ساخت
 از ظهر بیت و هفتم شعبان ^{سینه} هزار و دویست
 شصت و شش میگزیده امربشلیک نمود در این
 شلیک کلوله ها چنان تاثیر نموده بود که سینه
 مستبک گشته و اعضا کل تشییع شده مگر ^{موت}
 که امفک از زده شده بود بعد از دو حیم را
 از میدان مجاریج شهر بکار خندق نقل نمودند
 و آن شب در کنار خندق ماند و روز ^{نسل} فانی تو
 روس با نقاش حاضر شد و نقش از وجود
 بوضع که در کنار خندق افتاده بود برداشت
 شب فانی بنیه شب نمایان آن وجود را
 در بردند و روز ثالث مردم چون ^{قد} حید را بیا
 بعضی

بعضی کان نمودند که جانوران خوردند حتی بر^س
 منابر علما اعلان کردند که حجیم طاهر امام معصوم
 مشیمه خالص از تعرض سباع و حشرات^{رح} و
 محفوظ است و حیدر این شخص را در زندکان^{ند}
 لکن بعد از تحقیق و تدقیق نام محقق یافت که چون
 باب جمیع نوشجات و ما بحیاج خویش را متفرق
 ساخت و از قرائن واضح و مشهود بود که غمق
 این وقایع و وقوع خواهد یافت هزار روز ثانی
 این وقوعات سلیمان خان پسر پو خان که از
 فدائیان غاب و خوانین اذربایجان بود حاضر و
 یکسر در خانه کلانتر بنیادارد و چون کلانتر
 دوست قدیم و یار و ندیم او بود و کند مستعد^{بن}

مخصوص عارف مشرب و بایمیع طائفة کرم و ملائک
 نداشت سلیمان خان نیز سر را پیش او فاش نمود
 که امشب با چند نفر با انواع وسایل و تدبیر در
 انتظار صبح می‌کوشیم و اگر چنانچه ممکن نشد
 هر چه با ما باد هجوم می‌نمایم یا بمقصود میرسیم
 و یا خان را می‌کشد را برین داه می‌افشایم کلاً
 گفت هیچ اینگونه مشقات لازم نیست حاج
 الله یار حاجی را از خواهر خویش فرستاد بدون
 تعب و مشقت هر وسیله و اسبابی بود حسب
 آورده حاجی سلیمان خان تسلیم کرد و چون
 صبح شد قراولها بجهت عذر خویش گفتند که
 درندگان خورده اند امشب ان حسب داده
 کارخانه

در کارخانه شخص میلانی باب محفوظ نموده در
 دیگر صندوق ساخته در صندوق نهاد اما
 گذاشتند بعد بموجب تعلیماتی که از طهران
 رسید از اذربایجان حرکت داده بکلی این قضیه
 مستور ماند تا در این سنه مشقت و سر
 و هفت در جمیع ایران انشغالان بامیان افتاد
 مرفیود و مرده کده بود و ادنی احتمالی میرفت
 از بر شمیر گذشت بیشتر از چهار هزار نفر
 کشته و جمیع غنای اطفال و نسای بیکس و
 پستاد پریشان و سرکشته بامال شده تلف
 گشتند و جمیع این وقوعات مجرد با استقلال
 رأی و امر میرزا تقی خان مجری شد و هیچ کس

میگوید که با جزاء سیاست قاهر این مافعه محال
 و فایده مید شود بخت میکه اثر و خبر منقطع خوا^{هد}
 گشت. مدت جزئی نگذشت عکس تصور^م نمود
 نمود و نگر تحقیق یافت. معله بلند تر شد
 و سرایت سریعتر خطب عظیم شد و اوازه
 بسیار فایده رسید. اول مختصر ایران بود^{سرا}
 بسیار جهان کرد. تزلزل و اضطراب تأثیر شو^ت
 و رسوخ نمود. و شدائد و عذاب علت قبول
 و انجذاب شد. بفر و قوعات بسبب اثر گشت
 و آثار فایده تفحص و تفحص مادی قزاید کرد^{ید}
 از سوء تدبیر وزیر این بنیان حصین و ز^{یر}
 گشت و این اساس متین و حصین پیش^ه
 عادی

عادی شمرده میشود بعد در انظار اهمیت^{مندی}
 حاصل نمود از افاق جهان بسیار و عزم ایران
 نمودند و بجان جوانا گشتند و اینگونه امور^{مست}
 و حدانیته در جهان تیره بشد خرق سبالتبا^{مست}
 و زجر علت اهتمام منع باعث تشووق است و
 همدید بادی تحریر ریش در حقیقت قلو
 پنهان و شاخ نمودار و عیان چون شاخ^{قطع}
 شود شاخهای دیگر بروید چنانچه ملاحظه
 میشود که در ممالک دیگر چون اینگونه امور^{صل}
 نمود از عدم اعتنا و قلت اهتمام خود بخود
 خاموش کرد چه که تا بحال در ممالک اروپا
 از اموریکه تعلق بوجدان دارد بسیار پدید^{آید}

شده لکن عدم تعرض و تعصب از اهمیت انداخته
 در اندک مدتی محو و پریشان گردید بعد از این
 واقعه ^{خطای} تعظیمی و جنارت و ذنب جبهی از ^{شیخ}
 بابی مرزد که صفحه تاریخ این طائفه را سیاه و د
 جهان مدنیت ملام نمود و خلاصه این واقعه
 اینست که در زمانیکه باب مقیم اذربایجان ^{بود}
 صادق نامی جوان ارادت تمام بباب یافته و شب
 و روز بخدمت مشغول و از فکر و هویش ^{مسلو}
 بود چون واقعه باب در تبریز واقع شد این ^{دم}
 بزعم خویش با وهام خویش خواهی افتاد و از این جهت
 که از تقاضای وقایع و استقلالیت امیر نظام
 و مطلق العنانی و استبداد او خبر یافت که این
 قضیه

قضیه قطعاً بدون اطلاع دربار پادشاه
 صدور یافته و وزیر کبیر خود سرانجام با استقلال
 فائده امر نموده بلکه بحسب عادت و رسوم کما
 نمود ملازمان دربار را در این حکم مدخل و
 اطلاعی بوده لهذا از نادانی و جنون و طالع و از
 بلکه بجز دیوانگی از قریب درخواست میکرد بپهرین
 و یک نفر دیگر با او همداستان شد و چون موکب
 شهر یاری در سمران مقرب داشت بان سه توجیه
 نموده انعیاد بانته جنارتی از او مرز که لسان
 تقریر نتواند و قلم تحریر نخواهد لکن لله الحمد
 المنه که اندیوانه در طایفه صاچیه طاهیه و هم
 گمان کرده که این انجیم مرئیات ممتاز و مطهر است

باری بعینه قیام فرماید و بعضی اینطائفه
 بد نام شد که هنوز آنچه میگوشتند و میپوشیدند
 که از شومی و بدنامی و رسوائی این قضیه نجات
 یابند میسر نمیشود از بدایت ظهور باب تا بحال
 حکایت کنند چون رشته کلام باین قضیه
 کشد مترسار شوند و سر از خجالت بردارند
 و از محتاسر بیزاری جویند و او را هادم بدین
 شمرند و علت خجالت ایشان بآری بعد از
 وقوع این خطب جیم جمیع اینطائفه متهم شد
 و در بدایت تحقیق و فحص در میان نبود لکن بعد
 محض عدالت قرار بغص و تدقیق و تحقیق گردید
 جمیع معروفین اینطائفه با اتهام افتادند
 هـ

بهاء الله در قریه افجه که یکینزلی طهران بود
 صیغیه در تالستان نموده بود چون ابن اخبیا
 شیوع یافت و بنای میاست سند هرگز ^{نست} قوا
 در کوشه پنهان شد یا اواره او طان از جمله
 میرزا یحیی برادر بهاء الله پنهان شد و فراری
 و سرگردان لباس رویشی کشول بدست
 از راه رست سرگشته کوه و دشت کردید لکن
 بهاء الله در کمال سکون و قرار از افجه سوا
 شده به نیاوران که مقبره موبک شاه و محل
 اردوی شهر یاری بود وارد محض مدود در محنت
 توقف رامد و یک فوج او را محافظه شد
 می نمودند و بعد از چند روز سوال و جواب

در تحت سلاسل و اغلال از شمران بزند و لطمه بران
حرکت دادند و اینگونه شدت و سیاست از
فرط الحاج حاجی علی خان صاحب الدوله بود و
هیچ امید نجات نبود تا آنکه اعلحضرت پادشاه^{هم}
بنفس نفیس بتائی و بواسطه وزرای دربار^{جد} تا
این قضیه را از خبری و کلی تحقیق و تدقیق فرمود^{ند}
و از بقاء الله در اینخصوص چون سؤال شد در
جواب گفت نفس واقعه بر حقیقت حال دلالت
میکند و شهادت میدهد که این کار آدمی^{فکر} بی
وعقل و دانش است چه که شخص عاقل و طیار^{مخ}
صا چه ننهد و چنین امر خطیری را تصدیق^{ند} ننهد
اقل و نوعی ترتیب دهد و تمهید نماید که کار را
انتظام

انتظام و ارتباطی باشد از همین کیفیت واقعه
 مثل افتاب روشن و واضح گردد که کار امثال
 بنیت ناری ثابت و مبرهن شد که محتاج امر و سر
 بجان و اوام و خواهی فای خویش متصدی
 این امر عظیم و خط جیم کشته دخیل کبی نه شده
 و چون حقیقت حال آشکار شد بر آفت بجا آید
 از این بهمت ثابت گشت بقسمیکه از برای
 احدی شبهه نماند و حکم در بار پیاکی و ازاد
 و از این قضیه صاف در معلوم و واضح شد
 که آنچه در حق او مجری شد از سعایت بدخواهان
 و عجله و طلیس خاجا الدوله واقع گشته لهذا
 دولت جا و دید مدت خواست که بعضی منسوباً

اموال و املاک را دارد و باین سبب در تجو فی عتبات
 لکن چون مفقود کل و موجود جزئی کسی در صد
 اخذ بر نیامد بلکه بپایان الله استندان هجرت
 عتبات عالیات نمود و بعد از چند ماه باذن
 پادشاهی و اجازه صدر اعظم و همراهی غلام
 شاهی مسافرت عتبات نمود باری بر سر صل
 مطلب و نیز از باب نوشتجات زیاده در دست
 ناس باقی بعضی تفهیر و تاویل الیات قرآن و غیر
 مناجات و خطب و اشارات مضامین بعضی
 مواعظ و مضامین و بیان مراتب توحید و اثبات
 نبوت خاصه سرور کائنات و بحسب مفهوم
 تشویق بر تصحیح اخلاق و انقطاع از شئون دنیا
 و تعلق

وتعلق بنفحات الله ولكن خلاصه ونتیجه مصنفات
 نعوت و اوصاف حقیقت شالیه که منظور و
 مقصود و محبوب و مطلوب او بوده و ^{و پس} علم و ^{و نیز} خیر
 مقام تبشیر شمرده و حقیقت خود را واسطه ^{از}
 اعظم کالات ان دانسته و فی الحقیقه در شب و روز
 دقیقه از ذکر و حضور نداشت و جمیع تابعان را
 بانتظار طلوع او دلالت مینمود و تقسیمیکه در مقام ^{لیفقا}
 خویش بیان مینماید که من از ان کتاب اعظم ^{در}
 و از ان بحر بی پایان ششمی هستم و چون اوظا ^{هر}
 کردم و حقیقت و اسرار و رموز و اشارات من
 مشهود شود و چنین این امر در مرتب وجود
 و صعود و ترقی نموده بمقام احسن التقویات ناز

و بجملت فتبارك الله احسن الخالقين مرتین كرد
 و این قضیه در سنه مشقت و نه که مطابق عد
 سنه بعد چین است کشف نقاب کند و نور
 انجبال تحتها جامده و هی تمر السحاب تنقو
 یامد باری باصلاح خویش چنان وصفی
 که وصول بوجهت الهیه و حصول اعظم درج
 کالات عوالم انسانیه را منوط بحجت ائمه
 و چنان بشعله اوفستعل بود که در قلعه ما
 ذکر شد رشتبهای ظلماتی شمع نورانی او کشته
 و در تنکای حبس چهره ی یادش نعم الرقی شد
 و ضمت روحانی یافته از باده او محجور بود
 و بیاد او مسرور جمیع تابغان در انتظار طلوع
 انانار

ان آثار و کمال محرماتش در جتوی ظهور اخبار
 بودند و از بدایت ظهور و باب در طهران که ان را
 ناب ارض مقدس خوانده جوانی بود از خاندان
 و زارت و از سلاله نجابت از هر جهت راسته
 و بیایکی و از ادکی پیرایسته هر چند جامع علوم
 و سموح بود و اسلافش در ایران مشاهیر
 رجال و محط رحال بودند لکن از دو دمان علما
 و خاندان فضلا نبود و این جوان از بدایت
 نشو و نما در میان سلسله و ذرات خویش و بگما
 بیگانگی معروف و از کودکی بفردانگی مشا
 بالبنان و منظور نظر اقلان بوده و بر مایع
 اجداد تدریج در مراتب عالییه بخواست و ترقی

بمقامات سامیه فانیه نسبت فرط لیاقتش
 مسلم کل بود و کثرت ذکا و فطانتش متعجب جمیع^{در}
 انظار عموم حلیوه غریبی داشت و در مجامع و
 محافل نطق و بیانی عجیب با وجود عدم تدریس
 و تدریس از حدت ذکا و کثرت نمائی و عنفوان^ن
 جوانی چون در مجالس مباحث مسائل الهی و دقا^{نق}
 حکمت نامتناهی حاضر گشتی و در محضر جمع غفیر
 علما و فضلا زبان گشود بی کل حاضرین حیران
 و این را نوعی از خارق عادات ذکا، فطری^{لم}
 انسانی شمرند بی از صغر سن محل امید و^{شخص}
 وحید خاندان و دو دستان بلکه ملجأ و پناه^ن
 بودی باری با وجود این احوال و احوال چون^{سر}
 کلاه

کلاه داشت و بر پشته موی پریشان کسی تصور
 نمینمود که مصدر را اینگونه امور گردد و یا موج
 طوفان را بوج این مهارد چون مسئله باب
 شیوع یافت اثنا رمیلان از اوضاع مرگشت در پشته
 خویش و پیوند و کودک و از چند سلسله خوشتر
 دلالت نمود بعد روز و شبانه همت خود را
 مبعوث دوست و میخانه گاشت و با استغاثه
 عظیم برخاست و از هر جهت بمنتهای اعتنا
 در تمهید منادی و توطیادگان ادبی انجمن
 تشبث نمود و از هر جهت در خایت و صیانت
 آن نفوس میکوشید و چون در طهران این
 اساس را استوار نمود بپایان نذران مشتاف و

اقناع نمود که شما فی الحقیقه طفل سبق خوانید
 و از حله مبتدیان لهذا باید از بدایت الف و با
 بخوانید چند مجلس مفصل در تفسیر و شرح
 نقطه و الف مطلقه منتهی شد که مختار علما
 مبهوت گشتند و از جوش و خروش صحرایان^۱
 مستحیر و مد هوش شد تا آوازه این حکایت
 بسمع قریب و بعید رسید و مغانین را یأس
 شدید حاصل شد صفحات نور از این وقایع
 پر شوق و مشوق گشت و دلوله این فتنه و آشوب
 کوش زد اهل بار خروش شد مجتهد اعظم نور
 ملا محمد در قشلاق بود چون این وقوعات را
 استماع نمود دو نفر از حله علمای متجربین که

فصاحتی عجیب و بلا غش قریب و حجتی قاطع و
 بهائی لامع داشتند فرستاد تا ابن قس را حاضر
 نمایند و آن شخص جوان را بقوت برهان مغلوب
 و مقهور نموده تا آب و یا خود از فوز و ضاح^{صد} مقام
 خویش خائب سازند سلطان الله از غائب مقلد^ت
 اند و عالم چون در محضر آن جوان وارد شدند
 و امواج بیان او را دیدند و قوه برهان او را
 شنیدند چون کل شکفته و مانند جمع اشفته
 گشتند و از محراب و منبر و مسند و منبر و
 شرف و زینور و جماعت شام و سحر که مستند
 و بر اعلاء مقاصد آن شخص قیام کردند بلکه
 محمد اعظم را نیز دلالت بر تسلیم نمودند و چو^ن
 ان

آن جوان با نطقی چون سیل جاری غارم امل و
 ساری بود در قشلاق نوربان عالم خیر و محبت
 جلیل ملاقات نمود و از اطراف ناس اجتماع نمود
 و منتظر نتیجه بودند جناب فاضل محبت هر چند
 در فضل مسلم و در علم اعلم معاصرین خویش بود
 لکن بیعت مباحثه و حاجه استخاره فرمودند
 موافق نیامدند و خواستند و بوقت دیگر
 مرهون نمودند بحر قصور معنوم و مظنون شد
 و سبب اقبال و ثبوت و رسوخ ناس گشت مختصر
 اینست چندی در انصافات در کردش بود
 بعد از فوت خاقان مغفور محمد شاه رجوع
 بطهران نمود و در سرخا به وارتباط با بابا^ش

و واسطه این مختاره ملا عبدالکریم قزوینی ^{شیرازی}
 بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از
 برای ^{بها}، الله در طهران شهرت عظیمه حاصل
 و قلوب ناس با و مائل با ملا عبدالکریم ^{در آن}
 مصلحت دیدند که با وجود ^{بها} جان علما و تعرض
 حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب
^{بها}، الله هر دو در مخاطره عظیمه و تحت سیاست
 ستمی و اندیشه چاره باید نمود که افکار مسو^{له}
 شخص غایبی شود و باین وسیله ^{بها}، الله محفوظ
 از تعرض ناس ماند و چون نظر بعضی ملا ^{خطا}
 شخص خارجی را مصلحت ندانستند قرعه
 این فال را بنام برادر ^{بها}، الله میرزا ایچیه زدند
 بادی

ناری بنامید و تعلیم بآلاء الله او را مشهور و
 لسان اشنا و بیکانه معروف نمودند و از لسان
 او نوشتجاتی بحسب ظاهر باب بر قوم نمودند و
 مخازرات سرتبه در میان بود این رای را باب
 بنهایت پسند نمود ناری میرزا بیچ عقیق دینها
 شد و امی از او در الس و افواه بود و این تدبیر
 عظیم تأثیر عجیب کرد که بآلاء الله با وجود آنکه
 معروف و مشهور بود محفوظ و مضمون نامد این
 پرده مسبب شد که کسی از خارج تعرض ننمود
 و بخینال تعرض نیفتاد تا آنکه بآلاء الله باذن
 پادشاهی خارج از طهران و ما ذون سفر عتبات
 عالیات شد چون ببغداد رسید و هلازل

باب
 ماه محرم سنه شصت و نه که در کتب پسته
 بعد بن تعبیر و و عد نظم و حقیقتنا مرد
 اسرار خویش نموده از افق عالم امید از قرار مذکور
 این سر پسته میان داخل و خارج مشهور
 کشت بهاء الله باستقامت عظیم در میان
 ناس هدف سهام عموم شد و میرزا یحیی در
 لباس تبدیل گاهی در نواحی و نواحی بغداد
 بجهت تستر بعضی حرف مشغول و گاهی در
 نفس بغداد و لباس اعراب بر سر میرزا و ارق
 بهاء الله بعضی حرکت نمود که قلوب این طایفه
 متعجب و اکثر اهالی عراق سناکت و صامت
 و بعضی متعجب و برخی متغیر بودند بعد از
 بکمال

یکسال توقف دست از جمیع مشون کسسته
 واقربا و تعلقات را ترک نموده بدون اطلاع
 اتباع تنها و منفرد بی همراه و محین و انیس و
 رفیق از عراق سفر نمود و قریب دو سال در
 کرهستان عثمانی اکثر اوقات در محلی درازا^{دو} بابا
 در کوه مسی سیر کلو منزل داشت گاه گاهی
 مادر را بلیمانیه ترده داشت چندی نگذشت
 که افاضل علمای آن صفحات بونی از احوال او
 احوال او برده در محل بعضی مسائل مشکله از
 معضلات مسائل الهیه با او محاوره مینمودند
 و چون آثار کافیه و بیانات شافیه از او^{مستند} مشنید
 نمودند نهایت احترام و رعایت را بحرحی^{مستند} دادند

بناء علیه شهرت عظیمه وصیت غریبی در
 انصافات حاصل نمود و خبر منقطع او با طرا
 واکاف شیوع یافت که شخص غریبی از این
 در صفحات سلیمانیه که از قدیم منشأ علم
 بحر اهل سینه بوده پیدا شد و اهل آن دیار
 در ستایش او زبان گشوده اند از این خبر مسخو
 معلوم شد که آن شخص بناء الله معمود است
 لهذا چند نفر با نجا مشافتند و تضرع و
 زاری آغاز نمودند کثرت تضرع جمیع سبب
 گردید و هر چند این طائفه از این وقوعات
 عظیمه از قتل و نیستی و مسافره و زلزله و صحر
 حاصل ننمودند بلکه تکرر و تکرار نمودند
 لکن

لکن ناب چون در مبادیت تاسیس بود که قتل
 گشت لهذا این طائفه از روش و حرکت و
 سلوك و تکلیف خویش بی خبر بودند اساساً
 مجرد بهمت ناب بود و این بی خبری سبب شد
 که در بعضی جهات اغتشاش حاصل گشت
 و چون تعرض شد بیدیدند دست ^{فعله} عبد
 گشودند لکن بعد از رجوع به آلاء الله در ترتیب
 و تعلیم و آداب و تنظیم و اصلاح احوال این
 طائفه جهد بلیغ نمود بقسمیکه در مدت
 قلیله جمیع این فساد و فتن خاموش گردید
 و منتهای قرار و سکون در قلوب حاصل شد
 و بحسب مسموع در نزد اولیای امور نیز واضح

و مشهود گشت که نوا یا و مبادی و افکار این
 طائفه امور روحانیّه و از تعلقات قلبی
 صافیّه است و اساس حقیقی اصل بصیرت اخلاقی
 و تحسین ادبی عالم انسانی است بمادیات قطعیّا
 علاقه نداشته و چون این اساس در قلوب
 این طائفه استقرار یافت بصیحه در جمیع بلاد
 حرکت نمودند که در نزد اولیاء امور و سلاطین^{نفس}
 و مکنون قلب و نیت حکیمه و اعمال حسنه و حسن
 اداب مشتمل تر گشتند زیرا این قوم در نهانیه
 اداب اطاعت و انقیاد هستند چون تعلیم را
 چنین یافتند و روش و حرکت را تطبیق نمودند
 اول اعراض بر اقوال و اعمال و اطوار و اخلاق
 رفتار

رفتن را این طایفه بود حال در ایران اعتراض بر
 عقائد و وجدان ایشان است و این نیز خادج
 از قوه انسان است که بتواند بتعرض و اعتراض
 متبدل ضمائم و وجدان نماید و یا دخلی در
 عقاید احدی کند در کشور و وجدان جزیره
 انوار در حق حکم نتواند و بر سر می قلوب جزیره
 نافعده مالک الملوك حاکم نماید امینت که
 هر قوه را معطل و معوق توان نمود جز فکر
 اندیشه را که حق انسان بنفسه منع اندیشه
 و خواطر خویش نتواند و بسند هواجر و ضمائم
 خود ننماید باری انصافش اینست که قریب
 سی و پنج سال است که از این طایفه مخالفان دولت

ومغایر ملت امری حادث نشد و مشاهد
 نکشته و در این مدت مدیدی با وجود آنکه
 کثرت و جمعیتشان اصناف مضاعف
 متابعت صدائی از جانی بلند نه خزان که هر
 وقت علمای اعلام و فضلاء کرام فی الحقیقه
 بجهت اعلای این صیقه در جهان و بیدار
 نمودن ناس حکم بقتل چند نفر می نمایند چه
 چون بحقیقت نظر کنی اینگونه تعرض و تضرع
 بلکه تمهید است خاموش و نسیان نکرد بلکه
 پر جوش و اعلان شود باری یک حکایت
 مختصری نقل کنم از وقوعات شخصی تعرض شد
 و اذیت کلی شخصی بابت نموده متعددی علیه
 دست



دست بقضای کشتود و بانقشام برخواست و
 بمعدی تسمیر سلاح نمود و چون معترض
 و توبیخ ابطانفہ کشت فرا اختیار کرد و چون
 بهمدان رسید صفتش معلوم شد علما انرا
 چون از سلسلہ علما بود بدست پایی شدند
 و تسلیم حکومت نمودند و باجرای تفریح حکم
 کردند از قضا در جیب کربان او نوشته
 از پناه الله بیرون آمد که مضمون ان ملا
 بر قصد قضای و زجر و توبیخ بر طلب انتقام
 بود و در منع از اتباع شهوات از جمله مضمون
 این عبادات مندرج یافتند ان الله
 بر حق من القصدین و هم چنین ان تقتلوا

خبر لکم من ان تغفلوا و اذا عوقبتم فعلیکم بولاء
 الامور و ملاذ الجمور و ان اهلتم فوضوا الامور
 الى الرتب الغیور و هذه سمة الخالصین و صفة
 الموقنین حاکم چون مطلع بر این نوشته شد
 بان شخص خطاب نمود که بحکم رئیس مطاع خویش
 تادیب لازم و سیاست و تعذیب واجب شد
 ان شخص در جواب گفت اگر جمیع مضامین او را
 مجری بدارید من از عقوبت و هلاکت همت
 ممنونیت دارم حاکم بستم نمود و ان شخص را در
 نمود ماری در تربیت و تشویق بحسن اخلاق
 و تحصیل معارف و فنون افاق و حسن سلوک
 با جمیع طوائف عالم و خیر خواهی کل ام و تالیف
 و اتحاد

واتحاد واطاعت و انقیاد و تربیت اطفال و
 تحصیل ما محتاج الیه عالم انسان و تأسیس
 سعادت حقیقیه مردمان بجا، الله نهایت
 کوشش عوده متصلاً با طرف مخالف بصادق
 ارسال میشود و تأثیر عجبی حاصل و بعد از آن
 جستجو و تفسیر بعضی از آن مرامات ملاحظه
 و بعضی فقرات آن مرقوم میشود آن رسائلند
 جمیع در تهذیب اخلاق و تشویق بر حسن
 اداب و توبیخ بعضی از افراد و تشکی از اهل فساد
 بود از جمله این عبارت مذکور بود: لیست
 ببعضی لعمری الله عزالی بل الذله عمل جبار
 الذین ینسبون انفسهم الینا و یتبعون الشیطان

فی عالمهم منهم من اخذ الهوى واعرض عما امر به
 منهم من اتبع الحق بالهدى فالذين ارتكبوا ^{لنفسهم} ^{الظن}
 وفتكوا بالدين انهم ليسوا من اهل اليقظة ^{وهم خير}
 طوبى لمن قزى بظلال الآداب والآخلاق انه ممن
 ضررت به بالعمل الواضح البين هو الله تعالى
 شأنه الحكمة والبيان حق جل جلاله لا يدري ظموا
 جوهر معاني ارمعدن انساني در هر عصر
 امينى فرستاده است اساس دين الله و مذهب ^{الله}
 انكه مذاهب مختلفه وسبل متعدده را سبب
 و علت بعضها بنمايند اين اصول و قوانين و
 داهى هاى محكم متين از مطلع واحد ظاهر و
 از مشرق واحد مشرق و اين اختلافات نظر
 بمصالح

بمصباح وقت و زمان و قرون و اعصار بوده
 او اهل توحید که همت را حکم نمایند که شاید
 حدال و فزع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود
 و محو گردد و حجاب الله و لعباده بر این امر عظیم ^{خطیر}
 قیام نمایند ضغینه و بغضای مذهبی ناز ^{سست}
 عالم سوز و اطفاء آن بسیار صعب مگرد
 قدرت الهی فاس را از این بلاء عظیم نجات بخشد
 در محاربه واقعه بین دولین ملاحظه نمایند
 طرفین از مال و جان گذشتند چه مقدار و
 فریضه کائنات مکن مشاهده شد مشکوه میا
 این کلمه عثمیه مصباح است او اهل عالم
 همه بار ملکدارید و بر یکش آخا و بکا محنت

واتحاد و مودّت و اتفاق ملوک نمایند قسم با قضا
 حقیقت نور اتفاق افق و روشن و منور سازد
 حق اکاه کواه این گفتار بوده و هست ^{بند} ^و ^{امید} ^و
 تا با این مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ
 عالم انسانیست فائز شوید این قصد سلطان
 مقاصد و این امر ملک امان ^و ^{امید}
 حق ملوک عالم را تأیید فرماید تا از تجلیات
 انوار افتاب عدل عالم را منور نمایند و مزین
 دارند گاهی بلبان شریعت و هنگامی بلبان
 حقیقت و طریقت نطق نمودند و مقصد ^{فصل}
 و غایه مقصود ظهور این مقام ظهور این مقام
 بلند اعلی بوده و کفی بالله شهید است ای
 دوستان

دوستان با جمیع اهل عالم بروح و دستان معاش
 نمائید اگر نزد شما کلمه یا جوهریست که دون
 شما ازان محروم بلبان محبت و شفقت القا
 نمائید و بنما نید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد
 حاصل و الا اورا با و گذارید و درباره او دعا
 نمائید نه جفا لسان شفقت خدا و قلوبست
 و مانند روح و بمبنا به معانی است از برای
 الفاظ و مانند حق است از برای اشراق اقطاب
 حکمت و انانی اگر اهل توحید در اعصاب
 اخیر بشریت غرق بعد از حضرت خاتم روح
 ما سواه فداه عمل می نمودند و بدیش نسبت
 مبیان حصن امر مغر غرغ نمیشد و مذار می نمود

خراب نمیکشت بلکه مدن و قری نظیر از امن و
 امان مزین و فائز؛ از عفت و اختلاقیات
 مرحومه و دستان انفس مشرب ملت بیضات
 وضعیف مشاهده میشود اگر غافل باشد
 از افوار آفتاب عدل غافل نمیکشد این
 مظلوم از اول ایام الحین بین ابدی غافلین
 مبتلا گاهی بعرق و هنگامی بادر نه و از اینجا
 که منقای قتلین و سارقین بوده مرغی
 ما را نفی نمودند و از این معجز اعظم معلوم
 بجا و چه حاصل کردیم: العلم عند الله رب
 الثری و رب الکرمی الرافع ما در هر حال
 باشیم و هر چه بر ما وارد شود باید اولیا بکمال
 استقامت

استقامت و اطمینان بافق اعلیٰ ناظر باشند
 و باصلاح عالم و تربیت ام مشغول گردند
 آنچه وارد شد و بشود سبب علت ارتقاء
 کلمه توحید بوده و هست خد و امر الله
 و مستکوابه الله نزل من لدن امر حکیم
 باکمال شفقت و رحمت اهل عالم را بما
 تنفع به انفسهم دلالت کرد لیه و راه نمودیم
 قسم بافتاب حقیقت که از اعلیٰ افق عالم اشرق
 نموده اهل بها جز غار و اصلاح عالم و تهدید
 ام معصودی نداشته و نذارند با جمیع ناس
 بصدق و صفا بوده اند ظاهرشان عین باطن
 و باطن نفس ظاهر حقیقت امر پوشیده و

پنهان نه اُمام وجوه ظاهر وهو بدانفس
 اعمال کواه اینمغال امروز صاحب بصری از
 اعمال واثا دمقصود پی برد و از گفتار و رفتا
 بمبرد اهل بها اکاهی مابد امواج بحر رحمت الهی
 بکمال اوج ظاهر و امطار سحاب فضل و عنا
 در کل جین نازل در ایام توقف در عراق مظلوم
 با جمیع احزاب پی رده و حجاب جالس و مؤانس
 چه معتذر از اهل تاق بنفاق داخل و بوقاق
 خارج باب فضل بر وجه کل مفتوح بلعنا
 و مطیع در ظاهر بیکتم معاشر که شاید بدنگا
 مد ریای بخشش ببا یان پی بر بند تحلیا
 اسم ستا در بعضی ظاهر که بدکارگان منیو
 از اخبار

از اختیار محبوب هیچ قاصدی محروم نماند
 و هیچ مقبلی ممنوع نه اعراض و اجتناب
 سبب بعضی از علای ایران و اعمال ناشایسته
 جهان بوده مقصود از علل در این مقامات تقوی
 بوده که فاسد را از مشاطی بجا حدیث منع نموده اند
 و الا عالم عامل و حکیم عادل عبثاً به روح خدا
 برای حبس عالم طوبی از برای عالمیکه تارکش
 بناج عدل فریق و همیکس بطر از انصاف
 مغتر قلم نصیح و ستاؤا وصیت مبرماید و
 محبت و شفقت و حکمت و مدارا امر مینماید
 مظلوم امروزه مسجون فاسد و جنود اعمال و
 اخلاق بوده نه صغوف و جنود و تفنگ و تو

لب عمل ناک عالم خالک را حبت علیا نماید *
 آید وستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبه
 مظلوم را نصرت نماید ایوم هر نفسی را ده
 بلوغ یا علی المقام نماید باید بماعده ناظر
 نباشد لب بماعده الله لیس له ان یبظر الی ما
 ینفعه بل الی ما یرتفع به کلمه الله المطاعه
 قلب نماید از مشغولات نفس و هوای مقصدین
 باشد چه که سلاح موحدین و مقربین تقوی
 الله بوده و هست اوست در عینکه انسان را
 از سهام بغی و فحشاء حفظ نماید لازماً
 وایه تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم
 محسوب میباشد المقربون مدد القلوب
 باذن

باذن الله رب الجنود عالم را ظلمت احاطه نمود
 سراجیکه روشنی بخشد حکمت بوده و هست
 مقتضیات آن را باید در جمیع احوال ملاحظه
 نمود و از حکمت ملاحظه مقامات است و سخن
 گفتن با بدان و نشان و از حکمت حرم است
 چه که انسان نباید هر نفسی هر چه بگوید قبول
 نماید در جمیع احوال از حق جل جلاله
 بطلبید عبادش را از حق محروم و انوار حق
 قیوم محروم نفرمائید یا احببا، الله ان قلم
 الصدق بوصیکم بالامانة الکبریٰ لعمر الله
 نورها الظهر من نور الشمس قد خسف کل نور
 عند نورها و ضیائتها و اشراقها از حق

میطلبیم مدد و یارش را از اشراف و انوار
 شمس انما نت محروم نفرمایید جمیع رادر یکا
 و ایام با امانت و عفت و صفای وفاداریت
 نمودید و با اعمال طیبه و اخلاق مرضیه و صیبه
 کردید و دلپای و ایام صریقلم مرتفع و لسان
 ناطق تا آنکه مقابل سیف کلمه تاز و مقابل
 سطوت صبر و مقام ظلم تسلیم و حین شهادت
 تفویض مومنه و از بدایع بر این خرب مطلوب
 وارد صبر نموده اند و بخدا گذارشته اند مرصا
 عدل و انصاف بر اینچه ذکر شد شهادت را
 و میدهد ای مظلوم در این مدت عواظ حسنه
 و مضایح شایسته کافیه تسببت نمود تا بر کل
 ثابت

ثابت و واضح شد که این مظلوم از برای ظهور
 کوز موده در نفوس خود را هدف می‌نام
 بلا یا نموده نزاع و جدال شان درنده‌های
 ارض بوده و هست اعمال پسندیده شان نشأ
 تبارک الرحمن الذی خلق الانسان علیه السلا
 بعد از همه زحمتهای امرآء دولت دأخی و نه
 علما ملت یک نفس یافتند که الله اما
 درگاه حضرت پادشاه خلد الله ملکه کله
 میگوید لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا بمعرو
 عمل نموند و در اظهار منکر کوتاهی نرفت
 انصاف بمشائبه عنقا شد و صدق مانند
 کبریت احمر نفسی بخیر تکلم نموند. کویا عدل

بمشایه اهل حق مبعوض عباد و مطرود دبدل
 کشته سبحان الله در معذمه ارض طاحنه
 بما حکم به الله تکلم نمود نظربا خمار قدرت
 و ابراز خدمت در حضور سلطان خلایق^{ملکه}
 معروف را منکر و مصلح را مفسد گفته اند
 امثال ان نفوس قطره را دریا نمایند و ذره^{را}
 افتاب. بیت کلین را حصن منین گویند
 و از حق مبین چشم پوشند جمعی مصلحین عالم^{را}
 به تهمت فساد اخذ نمودند لعل الله ان نفوس^{را}
 خزعرت دولت و خدمت ملت قصدی
 و املی نداشته و ندارند الله گفته و الله^{را}
 میگویند و فی سبیل الله سالکند ابد^{ستای}
 از مقصود

از مقصود عالمان مسئلت نمایند حضرت
 سلطان خدا لله ملکه را تأیید فرماید تا
 از انوار افتاب عدل جمیع ممالک ایران بطراز
 امن و امان مزین گردد از قرار مدن کور بصرف
 طبع مبارک بسنگ انرا کشود و مقتدین از ادب
 بجنشود بعضی از امور عرضش امام و وجه عبا
 فرض است و اظهارش از سببیه ابرار و ناخیا
 مطلع شوند و آگاه گردند از تعلیم من بشاء
 بما اراد و هو المقتدر الامر العظیم الحکیم از آن
 ارض کلمه بسمع مظلوم رسید که فی الحقیقه
 سبب حیرت شد تو ابوالاعتماد الدوله
 فرهاد میرزا در باره مسجون فرموده انچه ذکرش

محبوب نه این مظلوم با ایشان و امثال ایشان
 بسیار کم ملاقات نموده اینچه در نظر است و با
 در مرغ محله شمیران که مقرر مظلوم بود تشریف
 آوردند دفعه اولی عصر یومی و ثانیی ^{جمع} یومی
 صبح تشریف آوردند و نزدیک مغرب ^{حجت} تشریف
 فرمودند ایشان عالم و اکا هند بناید بغیر ^{حق}
 تکلم نمایند اگر نفسی خدمت ایشان رسید ^{رسید}
 اینکله را امام و حبه از قبل مظلوم مذکور ^{مذکور}
 امسئل من حضرتك العدل و الانصاف فیما
 ورد علی هذا المظلوم الغریب طوبی از بر
 نفسیکه شبهات اهل هوی او را از اظهار
 عدل باز داشت و از انوار نیز انصاف
 محرم

محروم ننموده یا اولیاء الله فی آخر القول نوبت
 مرتبه اخرى بالعقبة والامانة والدیانة والصدة
 والصفاء صنعوا المنكر وحذوا المعروف هذا
 ما امر به فی كتاب الله العليم الحكيم طوبی
 للعاملین در این جن قلم نوحه منبأید و میگوید
 یا اولیاء الله باحق راسق ناظر باشید و ازدو
 فارغ و منقطع و از ادلا حول و لا قوة الا بالله
 بالحكمة در سابق در ولایات در السن و
 اقواء مردمان در ایران بحق اینطایفه روایات
 و حکایات مخالف و مباین بلکه منافیه و مرتب
 عالم انسانی و معارضن موهبت الهی افتاد و
 امتیاز یافت و چون اساس قرار و استقرار

حصول نمود و روش و سلوک معلوم و مشهور
 شد پرده شبهه و مشکوک زایل گشت و حقیقت
 خال اینطائفه واضح و روشن گردید و بدین
 ثبوت و اصل شد که اساس مخالف طغیون ناست
 و بنیان مباین کمان و قیاس در رفتار و کردار
 و اخلاق و احوال محل اعتراض نه اعتراض در این
 بر بعضی ضنائیر و عقائد اینطائفه است و از
 قرآن احوال چنین ملاحظه شد که اهالی ^{مذمت}
 و رسوخ با ممانت و صداقت و دیانت این طائفه
 در جمیع معاملات حاصل نموده اند و بر سیر
 اصل مطلب و رویه مدت اقامت این اشخاص
 در عراق مشهور افانق شدند چه که غربت
 شهرت

شهرت گشت نفسی که بسیار از طوائف
 مآثره ارتباط و اتحادی خواستند و اسباب
 الهی را استند لکن رئیس این طائفه مقاصد
 مرعوبی را دریافته و کمال سکون و سلوک و
 ثبوت حرکت مینمود و نمکین احدی ننمود بلکه
 بعد از امکان بنصیحت هر یک قیام کرد و
 تشویق و تحریص بنوایای حسنه و مقاصد
 خیریه دولت و ملت نمود و این روش و حرکت
 رئیس در عراق شهرت یافت و هم چنین مدتی
 اقامت در عراق بعضی از مأمورین دول جنبیه
 حسن الفات خواستند و روابط موثری بستند
 لکن رئیس موافقت ننمود و از اتصالات غریبه

آنکه در عراق بعضی از خانواده سلطنت با آن
 دول همراه گشتند و بوعده و وعید مسا از
 و اینطایفه لسان تبویع کشودند و بضیعت اغا
 کردند که این چه دانات است و وضوح خیانت
 که انسان بجهت منافع دنیوی و فواید شخصی
 رفاهیت حال یا صیانت جان و مال خود را در
 این وبال عظیم و خسران مبین اندازد و متصد
 امری کرده که داعی خلت کبری و جالب نفعت عظم
 و رسوائی آخرت و اولی گردد هر خلتی را تحمل توان
 نمود مک خیانت و من و هر گناهی قابل عفو
 مغفرتست مگر هتک ناموس دولت و مضرت
 ملت و چنین تصور داشتند که دولتخواه خود
 دلا

و اظهار خلوص و نیکخواهی کردند و حقوق و
 داری را مقدم شمردند و این مقصد جلیل^{را}
 فریضه ذمت خویش دانستند و این اخبار در^فعر
 عرب مشوع یافت و خیر خواهان وطن زبان
 لبیک را نه گشودند و تحسین و توقیر فرمودند
 و چین گان میرفت که این وقایع بحضورها^{یون}
 عرض خواهد شد بعد از چندی معلوم^{شد}
 که بعضی از مشایخ در عتبات عالیات که خا^{به}
 مد ربان و ملکه به پیشگاه دارند در خفیه^{نما}
 نسبت با پناطفه عزوایات و اسناد اعجیبه
 داده و هیچ گمان نموده که اینگونه مساعی
 سبب تقرب درگاه و علت علوشان و

جاه است و چون هیچ نفسی در دربار معدت
 در این خصوص با زادی سخن نتوانست نمود و
 واقف عادل نیز مصلحت خویش را در سکوت
 میدیدند از این مساعیتها و روایتها مسئله
 عراق در طهران جناسات یافته و مبالغات
 عظیمه شده لکن جنرال قونسولوسها چون عقیقه
 واقف بودند معتدلا نه حرکت مینمودند تا آنکه
 میرزا نیرنگخان قزوینی جنرال قونسولوس بغداد
 شد و چون این شخص اکثر اوقات خویش را در
 گذراندن اذدور امدیشی در کتا بود بان
 در عراق هم عهد و میثاق کشته که همت نداشت
 و اضحلال محکم بست و آنچه قوه تحریر و
 داشت

داشت صرف تقریر و بیان کرد هر روز
 سرطوماری بطهران نوشت و ایمان و پیمان
 با حضرت مشایخ نمود و لا غنه من ثوری حضرت
 سفیر کبیر ارسال داشت چون این تقاریر و
 تقاریر را پایه و اساسی بنمود جمیع بناخیر و تسو^{یف}
 میکندشت تا آنکه این مشایخ با خبر آن مجلس^ی
 فراهم آوردند و جمیع علما و اعلام و مجتهدین
 عظام زاد و کما ظمین علیها السلام جمع نمودند
 و متفق و متحد شدند و بجهت هدین کرم^{مط} لای
 و نجف اشرف نوشتند و جمیع زاد عوت^{ند} غو^{ند}
 بعضی دانسته آمدند و بعضی ندانسته از^{جمله}
 عالم جلیل تحریر و فاضل نبیل شهر خامنه

المحققین مرحوم مغفود الشیخ مرتضی که رئیس مسلم
 کل بود مزودنا اطلاع حاضر شدند و چون از
 حقیقت مقاصد مطلع شدند فرمودند من بزرگ
 حقایق این طائفه واسرار و مسائل الهیه
 این فتنه کامی حقها مطلع هستیم و تا بحال در احاطه
 و اطوارشان منافی کتاب بین که داعی تکفیر باشد
 چیزی ندیده و نفهمیدم لهذا مرا از این قضیه
 معاف دارید هرگز تکلیف خویش را دانسته عمل
 ننماید باری مقصود مشایخ و قوالان هجوم عام
 بغنی بود لکن از عدم موافقت مرحوم شیخ این
 تدبیر عظیم التاثر بلکه بسبب غلبت و مایوسی
 شدند و ان جمعیت مشایخ و علما و عوام که از کثر
 آمد

امن بود پدیشان شدند در خلال این احوال
 مفیدین از هر طرف حق بعضی دزدای معزول
 تحریک این طائفه نمودند که بلکه تغییر منهج و سلوک
 دهند و متصل از جمیع جهات پیغامهای کذب
 اواجیف متواصل و متواتر بود که منوی ضمیر^{دینا} را
 ایران قلع و قمع و اعدام و اهلاک این طائفه است
 و متصل اخباره با حکومت محلیه ممتد و عنقریب
 جمیع در عراق دست بسته تسلیم ایران میکردند
 لکن بابیه با سکون و سکوت وقت میکردند
 و سلوک و روش را ابتدا تغییر ندادند و چون^{میرزا}
 نزد کسان از اینگونه حرکات فیر منوی ضمیر^{دینا} برخیزید
 ترویج و حصولی نیافت از سو، تدبیر در فکر

تکیه بر و تحقیر افتاد هر روز بهانه حبس و
 امانتی کرد و ولوله و امثولی انداخت و عالم فتنه
 برافراخت تا کار مشرف بر آن شد که بغیته فتنه
 شود و زمان امور از دست رود و قلوب درشتو
 واضطراب و نفوس در ضیق و عذاب افتد و
 بهر وسیله از علاج مزاج عاجز نشوند و آنچه
 مراجعت نمودند خائب و خاسر گشتند و چون
 این در راه دوائی و این در راه دافعی نیافتند
 نه ماه مشورت نمودند و در تردد بودند مدتها
 معاللفنا دمعدودی بسلك تبعیت دوت
 علیه عثمانیه داخل شدند که این ضوضاء را
 زایل کنند بواسطه این تدبیر تکیه فساد شد
 و تونوس

وقونولوس دست از تعرض کوتاه نمود لکن این
 قضیه را بخلاف واقع و برعکس حقیقت^{بار}
 پادشاهی اخبار کرد و از مرهمیت^{بار} مباحثه
 بواسطه تخدیش از دهان تثبیت نمود نهایت
 مغرور و متکبر و پشیمان و پریشان گشت
 باصل مطلب پردازید بازده مثال و چیز
 بهاء الله در عراق عرب با قامت نمود روش و
 سلوک این طائفه بعضی واقع شد که شهرت
 وصیت فرامید نمود چه که در میان نام نهاد
 و مشهور و با جمیع طوائف معاشر و مالوف
 و با علما و فضلا در حل مسائل مشکله الهیه
 و تحقیق حقائق مطالب محصله ربانیه

مآلونس بود از قرار روایت از عموم طوائف^{را}
 معاشرت و آداب^{را} محاوره جمیع حاضرین و وارد
 خوشنود مینمود این نوع حالات و حرکات او
 سبب شد که گمان بهر نمودند و از خواص علما
 عزیه بشمرند و در این مدت میرزا یحیی مستور
 و پنهان و عبودش و سلوک سابق باقی و بر
 قرار بود حتی چون فرمانا علیحضرت پادشاه
 عثمانی بحرکت بجاء الله از بغداد صادر شد
 میرزا یحیی نه مفارقت نمود و نه موافقت گام
 تصور سفر هندوستان نمود و گاهی قرار د
 ترکستان و چون مصمم به پیچیدن از این دو
 رأی نشد عاقبت بخواهش خویش پیش از^{جمع}
 هجرت

بهیئت درویش در لباس خفا و تبدیل خان
 کرکوک و اربیل شد و از آنجا حرکت متواصل
 و اصل موصل گشت و چون این جمعیت وارد
 شدند در کافله منزل و ماوی نمود
 با وجود آنکه در آن سفر مقام و ماورین کمال
 رعایت و احترام و اجماع داشتند و حرکت قریب
 به شصت و دو قایق بود مع ذلک دائماً در لباس
 تبدیل پنهان و بمقتور احتمال حصول تعرض
 احترام داشت و بر این قرار داده اسرار قبول
 شدند از طرف سلطنت سنیه عثمانیه
 در مسافر خانه منزل دادند و نهایت رعایت
 از هر جهت در بدایت مجری داشتند از جهت

تنگی محل و کثرت جمعیت و زیست بخانه دیگر
 نقل و حرکت نمودند و بعضی از اعیان درین
 نموده ملاقات کردند و از قرار روایت معتدله
 حرکت نمودند با وجود آنکه جمعی در محافل و مجالس
 تزییف و تشنیع مینمودند که این طائفه قبیله
 افغانند و هادم عهد و میثاق منع فساد
 و محرب بلاد افغان و زخمه اند و هجانی را
 اگر چه بظاهر راسته اند لکن هر وقت و عقوبت را
 شایسته لکن حضرت بصیر و سکون و قانی و
 وثبوت سلوک نمودند حتی چیمیت مدافعه
 مزاحم مقامات غالیه نکشتند و بخانه احد
 از افغانان مملکت مراده ننمودند هر یک از
 اعانم

۲. اعظم رجال بحال خویش دیدنی فرمود ملاقات
 نمودند و سخن بر از علوم و فنون در میان نبو
 تا آنکه بعضی از رجال راه نمائی نمودند و زبان
 بنحیر خواهی گشودند که مقتضای اصول ^{مراجعت} است
 و بیان حال و طلب معدلت در جواب گفتند
 که بفرمان پادشاهی راه اطاعت پیمودیم و در
 این مملکت گشتیم دیگر مقصد و مرادی نداشته
 و نذاریم که مراجعت کنیم و در دسرا ^{پس} ریم و آنچه در
 پرده قضا پنهان و امین عیان کردد تعجیز و
 تصدیع لزوم نداشته و نذارد اگر سروران
 دل آگاه اصحاب عقول و انبیا همدالبسته جستجو
 نموده بحقیقت حال مطلع شوند و الا حصول

حقیقت متمنع و محال است در این صورت تصدیق
 و کلاً و تمجید و ندای در بار چه لزوم از هر فکر و
 اذاده و معتدلات و امهتیا و اماده هستیم قل
 کل من عند الله برهان کافی وافی است و ان
 یمسک الله بصره فلا کاشف له الا هو علاج
 شافی بعد از چند ماه فرمان پادشاهی صفا
 و در قطعه رومیلی در نه و امکن و مقرر ^{تعیین}
 فرمودند بابیها کلاً به هر ای صابجان بان ^{شمار}
 روانه شده لازم و امشیا نه نمودند از قرار مکیه از
 بعضی شیاطان و بزرگان و فاضلان ^۲
 شهر مجموع شد در اینجا نیز نوعی روش و حرکت
 نمودند که اهالی ملک و عوام و رین دولت ^{بیش}
 مفودند

میفودند و جمیع حرمت و رعایت میکردند
 چون بچاه الله اعلم و فضلا و بزرگان و
 ارکان ملاقات میفود و صیت و شهرتی در
 رومیله حاصل نمود خلاصه اسباب انبایش
 فراهم شد و خوف و خشیتی باقی نماند در
 مهد راحت رسیدند و اوقاتی با سودی ^{نبرد} میکرد
 که مستند محمد زامی اصفهانی یکی از اتباع با میرو
 بجو طرح امیرش و الفقی ریخت و اسباب
 صداع و کلفتی گشت یعنی از هفتنه ^{انجا}
 نمود و باغزای میرزا بجو قیام که ذکر ^{هم} اسیط
 در جهان بلند و نامشان از چند گشته خو
 و خطری باقی نماند و بیم و حدری در میان ^ن

از تابعی بگذر تا متبوع جهان کردی و از تحت الشعاع
 خارج شو تا مشهور افاق شوی و میرزا یحیی قزوینی
 از قلت تا مثل و تفکر در عواقب و کم تجربه کمفتو
 اقوال و شد و مجنون احوال و این طفل وضع
 شد و ان ثدی عزیز گشت باری بعضی از دست
 امضا نفع آنچه نصیحت نوشتند و دلالت بر این
 بصیرت نمودند که مثالهای مثال پرورده غرض
 برادری و در بستر راحت ارمیده و سرور
 این چه ضحوت است که از نتایج جنون است تو باین
 اسم بی رسم که نظر علی خطه و مصلحتی وضع
 شده است مغرور میشود و در نزد عموم خوشتر
 مذموم میخواهد پایه و منایه تو منوط بکلمه
 و ع

و علو و سموت نظر بمجا فظه و ملاحظه باری آنچه
 نصیحت بیست نمودند تا اثر کتر یافت و مرحله
 دلالت کردند مخالفت را عین منفعت شمرد
 و بعد اتر عرض و طمع افزوخته شد با وجود آنکه
 بهیچوجه احتیاج نبود و رفاهیت حال در نهایت
 کمال در فکر معاش و شهرت افتادند و بعضی از
 منعلقات میرزا یحیی بپایه رفتند و استاد کجا
 اعانت و عاطفت نمودند و چون بهاء الله علیه
 اطوار و احوال از آن مشاهده کرد هر دو را از
 خویش دور و هم مجور نمود پس سید محمد بهجت
 اخذ شهرت با ملا مبول توجه نمود و باب تکدی
 باز از قرار مدکور این نفره سبب خزن اکبر شد

و علت قطع مراده و در اسامی قبول نیز بعضی
 دویات خود سرانته نمود از جمله گفته ان شخص ^{شهر}
 از عراق آمده است میرزا میخواست بعضی ^{خطه} ملا
 نمودند که این خوب اسباب فسادیت ^{مسئله} و
 ظهور عناد بظاهر تقویت او نمودند و از فرین
 گفتند و تشویق و تحریص کردند که شما خود کن
 اعظمید و ولی مسلم با استقلال حرکت کنید
 تا فیض و برکت اشکار گردد دریا و بی موج ^{صیت}
 ندارد و امربی رعده باران بنبارد بار و بارانیکو
 گفتار ان بچاره گرفتار رفتار خویش شد و ^{تفا}
 بر زبان داند که سبب تشویش افکار کشت ^{بفته} دفته
 آنان که تحریک و تشویق مینمودند در گوشه
 و کار

و کار بلکه در رد و بار بدون استثناء با تشیع
 بلیغ نمودند که با بیان چنین گویند و چنان روا
 کنند و رفتار چنانست و گفتار چنین است و گو
 فساد و فتنه بسبب شد و امور مشتبه گشت
 و دیگر بعضی اوها مآلات ظهرو یافت که الحاد
 ضرورتی کان شد و مصلحت نفی حضرت عیسی
 آمد و بخت احرار و بیگانه الله را از حق ^{صلی}
 حرکت دادند و معلوم نبود بچه کاری و چه ^{عج}
 برند روایات مختلفه در افواه افتاد و مبانی ^{نفا}
 بسیار مسموع شد که امید نجات نبود باز
 جمیع نفوس که همراه بودند کل الحاح و اصرار
 نمودند که همراه شوند و آنچه حکومت نصیحت ^{کرد}

و نماخت نمود ثمری بنخشید نهایت حاجی جعفر
 نامی برامشغت و بنالید و حلقوم خود بدست
 خویش فرید حکومت چون چنین دید کل را
 اجازت معیت داد و از ادره بساحل دریا
 وارد نمود و از اینجا بعبکا حرکت دادند و چنین
 میرزا یحیی را بمآغوسا فرستادند و در اوقات
 اخیر در ادره بمآ، الله رساله مفصل ترقیم
 و جمیع امور را توضیح و تفصیل داد اسناد عظم
 ایطافه را شرح و بیان کرد و اخلاق و اطوار
 و مسلک و منہج را مشہود و عیان بعضی از
 مسائل سیاستیه تفصیل داد و بعضی از
 براسق خویش اقامه نمود و حسن نیت و صداقت
 و خلوص

و خلوص این طائفه را تفریز کرد و بعضی فقرات
 مناجات و برخی فارسی و اکثر عربی تحریر نمود
 و در لغافه گذاشته و عنوان آن را بنام هما یون
 اعلحضرت شهباز ایران عزیزین نمود و معروف شد
 داشت که شخصی بآید دل پاک باز منقطعاً الی الله
 و منتهیاً الشهد العذله در کمال تسلیم و رضا
 این رساله را تقدیم حضور پادشاه نماید و چون
 اذاهالی خراسان میرزا ابدیع نام رساله را برداشت
 و بحضور اعلحضرت تاجدار شتافت موبک
 هما یون در خارج طهران مقر و مکان داشت
 لهذا در محلی دو در مقابل سر پرده ملوکانه
 بتنهائی بر سر سنگی قرار یافت و روز و شب

منتظرم و در کباب پادشاهی و با حصول شول
 بحضور شاهی یاری بود سه روز بر این منوال
 در حالت صیام و فیام میگذرانید جسم غنی
 و روح ضعیفی باقی ماند و روز چهارم ذاتها
 مبددین اطراف و اکثاف را اکتشاف صغیر
 ناکه نظرشان باین شخص که با کمال ادب بروی
 سگی نشسته بود افتاد از قرائن استدلال شد
 که لامه شکر و مشکامیق و استدغای داد و
 معدلق دارد بیکو از ملا زمان درگاه ^{تفقده} را
 حال انخوان امر فرمودند چون مستغیر شد
 رساله در دست داشت و بدست خویش
 تقدیم حضور نمایان خواست و چون اذن
 حضور

حضور یافت در نزد سرارده بمملکین و آرام وادای
 زامد الوصف و با و از بلند یا سلطان قد
 جنتک من سبا نبیا عظیم فاق کشت امر با خد
 رساله و توقیف آورده فرمودند اعلم حضرت
 پادشاهی اراده فانی داشتند و کشف حقیقت
 خواستند لکن حاضران زبان بطغش ^{کنند} میزدند
 که این شخص جبارت عظیم نمود و جبروت عجبیست
 مکتوب مغضوب احراب و منفی بلغاد
 و سقا برای ترس و هراس بحضور پادشاهی
 آورده اگر چنانچه فوراً جزای ^{ببند} شدیدن
 مزید جبارت عظیم کرد و لهذا وزیر او در
 اشارت بسیاست نمودند و حکم یعقوبت و

و نعمت اول زنجیر و شکنجه نمودند که یاران دیگر
 برورده تا از سیاست جاسوزنجات یابی و
 رفیقان را اسیر کن تا از نعمت زنجیر و حدت
 شمشیردهانی جوئی آنچه عذاب نمودند و
 داغ و عذاب کردند زخمگون و مسکونند
 و بغیر از صمت و شوت نیافتند و چون شکنجه
 نتیجه نداشت در خالستیکه جلادان از بسیار
 و عین و او در بند اخلال و زنجیر و در زیر شمشیر
 با کمال ادب و تمکین نشسته عکس برداشتند و
 قتل و اعدام نمودند از عکس خواستند و از او
 تماشایا فتم چه که بمضوعی عجیب و خشوعی غریب
 در نهایت تسلیم نشسته بود باری اعلیٰ حضرت
 تاجزاری

تا حدی چون بعضی فقرات را مطالعه فرمودند
 و مطلع بر مضامین رساله شدند از وقوعات
 متاثر گشتند و اظهار تأسف فرمودند از اینکه
 ملا زمان تعجیل نمودند و عقوبت شدیدی
 مجری داشتند حتی روایت کنند که سر مرتبه
 فرمودند ایاً واسطه مراسله را کسی مؤاخذ
 نماید بعد از مراد شاه صنادیر که حضرات علما
 اعلام و افاضل مجتهدین کرام جوانی بران^{لش}
 مرقوم نمایند و چون بخاری علی ای دارالخلافه
 مطلع بر مسند رجالات رساله شدند حکم فرمودند
 که این شخص قطع نظر از اینکه مخالف دین^{مبین}
 معارض اصول دین و مزاح ملوک و مسلا^{طین}

لهذا فلع وقع وردع ودفع از مقتضیات^{مباح}
 قوه بلکه از فرض عین است این جواب^{در بیان}
 حضور مقبول نیست اد که مضامین این رساله
 مخالفت و صنوحی با شرع و عقل نداشته و
 دخلی با امور سیاست و حکومت ننموده و
 تعرض و اعتراضی بر سر مملکت نکرده لهذا
 باید حقائق مافیل را تشریح نمود و جوابی^{بمناسبت}
 و توضیح مرقوم که سبب ذوال شبهات و حل
 مشکلات شود و بجهت کل مداد احتجاج^{کرد}
 باری بعضی از فقرات آن رساله مرقوم میگردد
 که مزید اطلاع جمهور شود در بدایت رساله
 لبیان عربی فصل مبینی از مراتب ایمان و
 ايقان

ایقان و فدای جان در سبیل جانان و مقام^{ند}
 تسلیم و رضا و کثرت مصائب و بلا^{ها} و شداید
 و دزایا و وقوع در طغمت فساد و بواسطه^{ها} اعدا
 و شوم برانست خویش در حضور اعلی حضرت^{عالیه} باد
 و تبری از نفوس مفسده و بیزاری از گروه
 غایبه و مشروط خلوص ایمان بنصوص قرآن
 و لزوم اخلاق رحمانی و امتیاز از منافق^{ان} و خلافت
 در دارقانی و اتباع او امر واجتناب مناهج
 و ظهور قضیه ناب ذاتا بید الهی و عجز من علم
 الارض از مقام امت امریمانی و بهوش آمدن
 خویش از نفحات ربانی و باطن سبب وقوعش در
 بلا^{ها} یا نامتناهی و بدون تعلم حصول^{مست}

سبحانی واستفاضه از فیض غیبی صمدانی و
 اشراق علم لدنی و معدوری خویش در نصیحت
 و هدایت ناس و کتاب کالات انسانی و
 اشتغال بنا بر محبت الهی و تشویق بر توجیه
 محمول مقامی اعظم از مرتبه سلطنت دنیوی
 و مناخات بلخی در نهایت تضرع و تقبّل و
 ذاری و امثال ذلک بعد بلسان فارسی
 مطالب را ذکر نموده و صورتش اینست:
 یا الهی هذا کتاب اريد ان ارسله الى السلطان
 وانت تعلم بانى ما اردت منه الا ظهوره
 لخلقك وبريذا لظامة اهل مملكك وانى
 لنفسى ما اردت الا ما اردته ولا اريد بحولك
 الا



ألا ما قويد عدمت كينونة توريد منك دونك
 فوعتلك رضاك منتهى املى ومشييتك
 غاية وجاتى فارحم يا الهى هذا الفقير الذى
 تثبت من يد غنائك وهذا الدليل الذى
 يدعوك بانك انت العزيز العظيم ايدى الهى
 حضرة السلطان على ارجاء حدودك بين عبدا
 واظهار عدلك بين خلقك ليحكم على هذه
 الفئة كما يحكم على منادونهم انك انت المقتدر
 العزيز الحكيم = حسب الاذن واجازة سلطان
 زمان ابن عبدازمقرسرى سلطانى بغير
 عرب توجه نمود ودوازه سنه دران رص
 ساكن وروم دت توقف شرح احوال وبيشكا

سلطان معروض نشد و هم چنین بدو را
 اظهار فرست متوکل علیه در آن ارض
 تا آنکه یکی از ما مورین وارد عراق شد و بعد
 از ورود در صدد از منتهی فقر آفتاب
 باغواهی بعضی از علمای ایران متعرض این عبا
 بوده مع آنکه ابا خلاف دولت و ملت و
 مغایر اصول و ادب اهل مملکت از این عبا
 ظاهر نشد و این عبد عملی از خطه اینک مباد
 از افضال معتدین امری منافی رای جهان
 از رای سلطان فی احداث شود لذا اجمالی بنا
 وزارت خارجه میرزا سعیدخان اظهار فرست
 تا در پیشگاه حضور معروض دارد و با نتیجه حکم
 سلطان

سلطان صدور یا بد معمول کرد مدتها
 گذشت و حکمی صدور نیافت تا آنکه امر
 معنای رسید که بیم آن بود بغنة فساد
 برپا شود و خون جمعی ریخته گردد ^{حفظ} لا بد
 لعباد الله معدودی بوالی عراق توجیه شود
 اگر بنظر عدل در انچه واقع شده ملاحظه
 فرمایند بر مراتب قلب صیر روشن خواهد
 شد که انچه واقع شده نظر بمصلحت بوده و چاره
 جز آن بر حسب ظاهر نه ذات شاهانه ^{هد} سبأ
 و کواهند که در هر ملبه که معدودی از این ^{بعض}
 بوده نظر بتعدی بعضی از حکام ناعرب و
 جدال مشتعل میشد و لکن این فانی بعد از

در دوعراق کل را از فساد و نزاع منع نموده
 و گواه این عبد عمل اوست چه که کل مطلعند
 شهادت میدهند که جمعی از این حزب در آن
 اوقات در ایران اکثر از قتل بوده و مع ذلک
 از حد خود تجاوز ننموده و بنفسی متعرض نشده
 قریب پانزده سنه میشود که کل ناظر الی الله
 و متوکل علیه ساکنند و آنچه برایشان وارد
 شد صبر نموده اند و بحق گذاشته اند و بعد
 از ورود این عبد باین بلده که موسوم باد ^{است} ^{اند} ^{ند}
 بعضی از این طائفه از معنی حضرت سوال ^{اند}
 اجوبه شق در جواب سال بک از آن اجوبه
 در این ورقه عرض میشود تا در پیشگاه حضور
 واضح

واضح کرده که این عبد جز صلاح و اصلاح با حق
 ناظر نبوده و اگر بعضی از الطاف الهیه که عن
 استحقاق عنایت فرموده واضح و مشکوف
 نباشد اینقدر معلوم میشود که بعنایت
 و اسعه و رحمت سابقه این مظلوم را از طرف
 عقل محروم فرموده صورت کلماتیکه
 معنی نصرت عرض شد اینست : ^{هو} ^{الله}
 تعالی معلوم بوده که حق جل ذکره مقدس
 از دنیا و اینچه در اوست و مقصود از نصرت
 این نبوده که نفسی بنفسی محاربه و یا محاذ
 نماید سلطان سلطان بفعل ماثبات
 ملکوت انشا و از تر و مجربید ملوک گذاشته

وایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر
 مراتبهم ^{آن} نه هو المقتدر المختار و انچه حق
 جل ذکره از برای خود خواسته قلوب عبدا
 اوست که کائنات ذکر و محبت را بنیه و خزان علم
 و حکمت الهیه اند لم یزل اراده سلطان الاثر
 این بوده که قلوب عبدا را از اشارات دنیا
 و مافیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلیات
 ملک اسماء و صفات شوند پس باید در
 مدینه قلب بیکانه راه نیابد تا دوست
 بیکانه بمقرر خود اید یعنی تجلی اسماء و صفات^{نش}
 نزد اوست تعالی چه که آن سلطان بی مثال
 لا زال مقدس از صعود و نزول بوده و^{مد}
 بود*

دل
 بود بر حضرت البوم اعتراض بر احدی و مجاز
 با نفسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب^{انست}
 که مدائن قلوب که در تصرف بخود نفس و
 هوای است بسیف بیان و حکمت و تبیان
 مفتوح شود لذا هر نفسی که اراده حضرت نما^د
 باید اول بسیف معانی و بیان مدنیة قلب
 خود را تصرف نماید و از ذکر ما سوی الله
 محفوظ دارد و بعد بعد از آن قلوب توجه کند
 اینست مقصود از حضرت ابدان را محبوب حق
 نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از رجال
 ارتکاب نموده اند ابدان را صرفی نبوده ان تَقْتُلُوا
 فی رِصْنَاهُ یَحْزِنُ لَکُمْ مِنْ اَنْ تَقْتُلُوا الْیَوْمَ مَا بَدِ

احبای الهی یثانی در مابین عباد ظاهر شوند
 که جمیع را با فعال خود و رضوان ذی الجلال ^{عزیز}
 نمایند قسم با ثواب حق تقدیر که ابد ^ن است
 حق ناظر با صر و اموال فانیه او ننوده و بخو^{هند}
 بود حق لا زال ناظر بقلوب عباد خود بوده و
 اینهم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس
 فانیه از شئونات تراپیّه طاهر و مقدس
 شوند و مقامات باقیه وارد کردند و
 ان سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی
 از کل بوده نه از حب ممکنات نفی با و در
 و نه از بغضشان ضرری وارد کل از امکانه تراپیّه
 ظاهر و باور جامع خواهند شد و حق فردا و حال
 در عمر

در مقر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر
 و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علو و
 دلو بوده مستقر و لا یعلم ذلك الا هو و عنده
 علم الکتاب لا اله الا هو العزيز الوهاب انتقم
 ولكن حسن اعمال منوط بانکه ذات شاهانه
 بنفسه بنظر عدل و عنایت دران نظر فرما^{ند}
 و بعضی بعضی من دون بینه و برهان گفت
 نفرمایند نسئل الله بان یؤتد السلطان
 علی ما اراد و ما اراد ینبغی ان یکون مراد^{المن} العالی
 و بعد این عبد را باستان بول احضار فرمود^{ند}
 با جمعی از فقراء وارد ان مدینه شدیم و بعد
 از ورود ابتدا با احدی ملاقات نشد چه^{که}

مطلبی نداشتیم و مقصودی نبود جز آنکه بر^ن
 هرکس مبین گردد که این عبد خیال فسادند^{شته}
 و ابد با اهل فساد معاشر نبوده و والدی
 انصوت را نکل شیئی بدین آ، نفه نظریه
 بعضی مرتب توحه بجهتی صعب بوده و لکن
 لحفظ نفوس این امور واقع شده ان ربی علم
 ما فی نفسی و الله علی ما اقول شهید ملک
 عادل ظل الله است در ارض باید کل درسا
 عدلش ماوی گیرند و در ظل فضلش بیام^{ند}
 این مقام تخصیص و تحدید نیست که مخصوص
 بعضی و در بعضی شود چه که ظل از ذی ظل
 ها کی است حق جل ذکره خود را رب العالمین
 فرموده

فرموده زیرا که کل را تربیت فرموده و مبیقاً^{بد}
 بغالی فضله الذی سبق الممکات و رحمته
 الّتی سبقت العالمین این بی واضح است که
 صواب یا خطا علی زعم القوم این طایفه امری
 که بان معروفند از احق دانسته و اخذ کرده اند
 لذا از ما عندهم ابتغاء لما عند الله گذشته اند
 و همین گذشتن از جان در سبیل محبت رحمن
 کواهدیت صادق و شاهدیت ناطق علما
 ما هم بدعون ایام شاهد شده که عاقل
 من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر
 گفته شود این قوم مجنونند این بی بعید است
 چه که مختصر بیک نفس و دو نفس نبوده بلکه

جمعی کثیر از مرقبیل از کوثر معارف الهی مست
 شد مشاهد فدا در ره دوست جان و دل شتا^{فته}
 اگر این بغوس که لله از ما سونه گذشته اند و
 جان و مال در سیلش ایثار نموده اند تکذیب
 شوند مکرر محبت و برهان صدق قول دیگر^{ان}
 علی مام علیه در محضر سلطان ثابت میشود
 مرحوم حاجی سید محمد علی الله مقامه و
 غمسه فی حجة بحر رحمته و عفرانه با انکه از علم
 علمای عصر بودند و اتقی و از هدا اهل زمان
 خود و جلالت قدرشان بمرتبه بوده که
 السن برتیه کل بذکر و ثنائیش ناطق و بر^{هد}
 و در عیش موقن در غزای باروس با انکه خود
 فتوای

فتوای هجاء فرمودند و از وطن معروف بنصرت
 دین با علم مبین توجّه نمودند مع ذلک بطش
 سیر از خیر کیش کردند و مراجعت فرمودند
 بآل بیت کشف الغطاء و ظهور ما ستر عن الانصاف
 و این طائفه بیست سنه متجاوز است که در
 ایام ولیائی بسطوت غضب خاقانی معذب
 از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک بدیدار
 افتاده اند چه مقدار از اطفال که بی بد و فغانند^{اند}
 و چه مقدار از آباء که بی سرکشته اند و چه مقدار
 از امتهات که از بیم و خوف جنت آنکه بر اطفال
 مقتول خود نوحه نمایند نداشته اند و بی از
 عباد که در عشی با کمال غنا و ثروت بوده اند

و در اشراق در نهایت فقر و ذلت مشاهده شد^{اند}
 ما من ارض الا وقد صبغت من دمائهم و ما
 من هوا الا وقد ارتفعت اليه ذراتهم و در
 این سنین معدودات مر غیر تعطیل از مطاب
 قضا سهام بلا باریدن و مع جمیع این قضا یا
 و بلا یا ناراحت الهی در قلوبشان شبانی مشتعل که
 اگر کل را قطعه قطعه نمایند از رحمت محبوب عالمیان
 نگذرند بلکه بجان مشتاق واملند آنچه را در
 سبیل الهی وارد شود ای سلطان نعمات حمد
 رحمن این عباد را انقلاب فرموده و بشرط احد
 کشتیک کواه عاشق صادق در استین^{باز}
 و لکن بعضی از علمای ایران قلب انور ملیک
 دفانوا

زمانه از انسبت مجرمان حرم رحمن و قاصدان
 کعبه عرفان مکتد رهوده اند ای کاش را
 جهان اوای پادشاهی بران قرار میکرد که
 این عبد با ان علما مجتمع میشد و در حصو
 حضرت پادشاهی اتیان حجت و برهان مینمود
 این عبد حاضران حق امل که چنین مجلسی
 ابد تا حقیقت امر در ساحت حضرت شهریار
 واضح و لایح گردد و بعد الا مریدك وانا حاضر
 تلقاء، مبرر سلطنتك فاحکم لی او علی خذ
 رحمن در فرقان که حجت باقیه است ماهین
 ملا اوان میفرماید فتمنوا الموت ان کنتم
 صادقین تمنای موت را برهان صدق

و بر مرآت ضمیر مکتومین معلوم است که التو
 کدام خزیند که از جان در مسبیل معبود عا^ل
 گذشته اند و اگر کتب استدلالتیه این قوم
 اثبات ما هم علیه مدعای مسعود که فی سبیل
 تعالی مرعوم میشد هرینه کتب^{من} لا تخص^{من}
 بر تبه ظاهر و مشهود بود حال چگونه این قوم
 که قول و فعلشان مطابقت میتوان انکا
 نمود و نفوسی را که از ملکوت اعتبار در سبیل
 مختار نکلانشته و نمیکردند متصدیق نمود
 بعضی از علماء ایران که این بنده و الکفر نموده^{اند}
 ادباملاقات نموده اند و این عبد را ندیده^{اند}
 و از مقصود مطلع نشده اند و مع ذلک قوالو
 عا ارادوا

ما ارادوا و يفعلون ما يريدون هر دعوی
 برهان تا بدی محض قول و اسباب زهد ظاهر
 نبوده توحید چند فقره از فقرات صحیفه^{مکتوب}
 فاطمه صلوات الله علیها که مناسب^{مست} این
 لبان پارسو عرض میشود تا بعضی از امور
 مسنوره در پیشگاه حضور مکشوف شود
 مخاطب این بیانات در صحیفه مذکوره که
 مکلمات مکتونه الیوم معروفست قومی هستند
 که در ظاهر بعلم و تقوی معروفند و در باطن
 مطیع نفس و هوای سفیرناید ای بیوفایان
 چرا در ظاهر دعوی شبنانی کنید و در باطن
 ذنب اعنایم میزنید اید مثل شما مثل

ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درستی و
 روشن است و در باطن سبباً صلا^{که} و هلا^{که}
 کاروانها می مدینه و دیار منست و همچنین
 میفرماید ای بظاهر اراسه و بباطن کاس^{سته}
 مثل تو مثل اب تلخ صافی است که کمال لطافت
 و صفا ازان در ظاهر مشاهده شود و چون بد^{ست}
 صراف ذائقه احدیه افتد قطره ازان را قبول
 نفرماید تجلی افتاب در تراب و مرآت هر دو
 موجود و لکن از فرق دان تا ارض فرق دان بلکه
 فرق بی منتهی در میان و همچنین میفرماید
 ای سپرد دنیا بسا سوکارا^{که} تجلی عنایت من
 از مشرق لا مکان بمکان تو آمد و تو را در سبزه
 دلالت

راحت بغیر مشغول دید و چون برق روحانی
 بمقرع نورانی رجوع نمود و در مکامی قرب
 نزد جنود قدس اطهار رنداشتم و خلعت ترا
 نپسندیدم. و هم چنین میفرماید ای ملک
 دوستی من در سرگاهان نسیم عنایت من
 بر تو مرد نمود و تو از فراتش غفلت خفته یافت
 و بر حال تو کربست و باز گشت. انتمی لذا
 در پیشگاه عدل سلطانی نباید بقول آمد
 اکتفا رود و در فرقان که فارق بین حق و
 باطل است میفرماید یا ایها الذین آمنوا
 ان جآئکم فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا
 یحیاه فاصبحوا علی ما فعلتم ناد مبین

و در حدیث شریف وارد لا تصدقوا النما
 بر بعضی از علما امر مشتبه شده و این عبد
 مذکور اند و آن نفوس که ملاقات نموده اند
 شهادت میدهند که این عبد بغیر ما حکم به ^{الله}
 فی الکتاب نکر نموده و باین آیه مبارکه ذا ^{قوله تعالى}
 کل نعمون منا الا ان امنا بالله و ما انزل
 الینا و ما انزل من قبل امی پادشاه زمان
 چشمهای این اوارگان بشیر رحمت رحمتی
 و ناظر و البته این بلاد را رحمت کبری از پی
 و این شد اند عظمی را رخا، عظیم از عقب و
 لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه
 در امور توحه فرماید که سبب رخای قلوب
 گردد

کردد و این خیر محض است که عرض شد و گفت
 بابت شمسیدای سبحانک اللهم یا الهی شهید
 بان قلب السطان بین اصبعی قد رنک و
 زید قلبه یا الهی الی سطر الرحمة والأحسان
 و انت انت المتعالی المقدر المنان لا اله الا
 انت العزیز المستعان در شرط علما صیغراً
 و اما من کان من الفقه بآء صائناً لنفسه و
 حافظاً لدينه محالاً لهونه مطيعاً لأمر
 مولاه فللعوام ان یقلدوه الی آخره و اگر
 پادشاه زمان باین بیان که از لسان مظهر
 الهام و حزن جاری شد ناظر شوند ملاحظه
 صیغره نمایند که متصفین باین صفات و از

در روایت مذکوره اقل از کبریتا احمدی لداهر
 نفسیکه مدعی علم است قولش مجموع نبوده و
 نیست و هم چنین در ذکر فقههای احرار الزمان
 میفرماید فقهائ ذلک الزمان شرقیاء
 تحت ظل التمام منهم خرجت الفتنه والمايم
 تعود واکراين روايات انفسی مکتوب غامد
 اثبات ان براين عبد است چون مقصود
 اختصار است لذا تفصیل رواة عرض نشد
 علما نیکه فی الحقیقه از کاسر بقطاع اشامید^{اند}
 ابد استعرض این عبد نشد اند چنانچه مرحوم^{شیخ}
 مرتضی علی الله مقامه واسکنه فی ظل قبا
 عنایتہ در ایام توقفه در عراق اظهار محبت
 میفرمود

میسر مودند و بغيرها اذن الله در این امر تکلم
نشد الله بان یوفق الکمل علی ما یحب و یرضوا
خال جمیع نفوس از جمیع امور دخیم پوشیده اند
و با ذیبت این طائفه متوجهند چنانچه اگر از بعضی
که بعد از فضل باری در ظل رحمت سلطان
ارمیده اند و بخت غیر مشایه مستخدم
شود که در خرابی بخت سلطانی چه خدمت
اظهار نموده اند بحسن تدبیر مملکتی بر جمالت از
و یا بامری که سبب اسباب شریعت و آبادی
و بقای ذکر خرید دولت شود توجه نموده اند
مذا و مذا که جمعی را صدق و یا کذب با هم
ناب و در حضور سلطان معروض دارند و بعد

بقتل و تاراج مشغول شود چنانچه در تبریز
 و غیره بعضی فروختند و زخارف کثیره اخذ
 نمودند و امبادر پیشگاه حضور سلطان ^{عز}
 نشد که کل این امور نظربان واقع شده که این ^{فقیر}
 بی معین یافته اند از امور خطیره گذشته اند
 و باین فقره پرداخته اند طوائف متعدده مللا
 مختلفه در ظل سلطان مسترحیند بکطائف
 این قوم باشند ملکه بادی علو همت و سمو قدر
 ملازمان سلطانی بشانی مشاهده شود که
 در دیدمیران باشند که جمیع اشراف و سائیه سلطانی
 در آیند و مابین کل بعدل حکم را اندازی
 حدود الله محض عدل است و کل بان راجعی
 بلکه

بلکه حدود الهیّه سبب و علت حفظ بریه
 بوده و خواهد بود بقوله تعالى ولكم في القصص
 حيوۃ يا اولى الابصار از عدل حضرت سلطان
 عبید است که بخطای نفسی جمعی از نفوس مود
 سیاط غضب شوند حق جل ذکره میفرماید
 لا تزول زرة و ذراخری و این بی معلوم که
 در هر طائفه عالم و جاهل عاقل و غافل فاسق
 و متقی بوده و خواهد بود و ارتکاب امور
 شنیعه از عاقل عبید است چه که عاقل یا طالب
 دنیا است و یا قارک ان اگر تارک است البته
 بغیر حق توجه ننماید و از این گذشته خشیه^{الله}
 او را از ارتکاب افعال منتهیه مضموم منع

نماید و اگر طالب دنیا است امور بیکه سبب علت
 اعراض عباد و وحشت من فی البلاد شود
 البته ارتکاب نماید بلکه باعمالیکه سبب
 ناس است عامل شود پس مبرهن شد که اعمال
 مردوده از انفس جاهله بوده و خواهد بود
 نسل الله بان یحفظ عباده عن التوحه الی
 غیره و یغیرهم الیه انه علی کل شیء قدير
 سبحانه اللهم یا الهی سمع حیننی و تری حای
 و صرّی و ابتلائی و تعلم ما فی نفسی ان کان
 ندائی خالصاً لوجهک فاجذب به قلوب
 بریتیک الی الحق سماء عرفک و قلب السلاطین
 الی عین عرش اسمک الرحمن ثم ارزقه یا الهی
 النعمه

مکاره را جایز ندانسته تا بچهره رسد با بچه صریحاً
 در کتاب الهی فی ان نازل شده حق ناس را از مشرب
 خمری فرموده و حرمت ان در کتاب الهی نازل و
 ثبت شده و علمای عصر کثر الله امثالهم طراً
 ناس را از این عمل شیع عمنی نموده اند مع ذلك
 بعضی مرتکبید حال جزای این عمل نفوس ^{عاقبت} دگ
 وان مظاهر عز تقدس مقدس و مبر ^{نشد}
 بتقدیم کل الوجود من الغیب والشهود
 علی این عباد حق را بفعل مائتاً و بحکم مائتاً
 میدانند لا مقرر لا مهرب لا حد الا الله
 ولا غاصم ولا ملجأ الا الیه بود هیچ عصری
 اعتراض ناس از عالم و جاهل موقوف نبوده و
 نخواهد

نخواهد بود انبیا که ثانی بحرا حلقه و محابط ^{حج}
 روح الهیه اند محل اعراض و اعتراض فاسد واقع ^{شد}
 قاجر رسد باز عباد چنانچه میفرمایند و همت
 کل امة برسوالم لیاخذوه و جادلوا بالباطل
 لیدحضوا به الحق و هم چنین میفرمایند ما یاکافرا
 من رسول الا کأنوا به یستزفون در ظهور خاتم
 انبیا و سلطان اصفیا روح العالمین فداء
 ملاحظه فرمایند که بعد از اشرق شمس حقیقه
 از افق مجاز چه مقدار ظلم از اهل صلوات بر آن
 مظهر عز ذی الحلال وارد شده بشانی عباد
 غافل بودند که اذیت انحصرت و از اعظم اعمال
 و سبب وصول بحق متعال میدانسته اند چه ^{که}

علماى آن عصر در سنین اولتیه از یهود و نصاری
 از آن شهر افق اعلیٰ اعراض نمودند و با عرض آن
 نفوس جمیع از وضع و شریف بر اطفال نورانی
 نیز افق معانی گریستند اماى کل در کتب مذکور
 از جمله وهب بن داهب و کعب بن اشرف و
 عبدالله بن و امثال آن نفوس تا آنکه امر بمقتضای
 رسید که در سفند دم اطهر آنحضرت مجلس شود
 ترتیب دادند چنانچه حق جلّ و علا خبر فرموده و آن
 میکر ما لئن کفرنا لیدتوک او یقتلک او
 یخرجک و میکرون و میکر الله و الله خیر لنا کون
 و هم چنین میفرمایند و آن گاه که بر علیک اعراض
 فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض و سلما
 فی السماء

فی التَّائِبِ فَشَاتِبِهِمْ بَابُهُ وَلَوْ تَأَنَّ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى
 الْهَدْيِ فَلَا تَكُونُ مِنَ الْإِبْهَالِينَ تَاللَّهِ اَزْ مَضْمُونِ
 اَبْنِ دَوَايَهْ صَادِرْ كَهْ قُلُوبِ مَقَرِّتَيْنِ دَرِ احْتِرَاقِ
 وَاَمثالِ اَبْنِ اَهُودِ وَارْدَهْ مُحَقَّقَهْ اَزْ نَظَرِ مُحِشِدِ
 وَامْدَانِ تَفَكُّرِ نَمُودَهْ وَنَمِینِ مَایِزِ كِهْ سَبَبِ اَعْرَاضِ
 عِبَادِ دَرِ ظُهُورِ مَطَالَعِ اَنْوَارِ اَلْهَبِ جِبَرِ بُوْدَهْ وَ
 هَمْ جَنینِ قَبْلِ اَوْخَامِ اَنْبِیَا دَرِ عِیْشِ مَرْمِ
 مِلَاحِظَهْ فَرْمَايِزِ بَعْدِ اَزْ ظُهُورِ اَنْ مَظْهَرِ حَزْنِ
 جَمِیعِ عِلْمَا اَنْ سَادِحِ اَیْمَا اَزْ اَلْكَفْرِ وَطَعْنَا اَنْ سَبَبِ
 دَاوَدِ اَمْدَتَا بَا اَلْاُخْرَهْ بَا خَا زَهْ حَتَّانِ كِهْ اَعْظَمِ عِلْمَا
 اَنْ عَصْرِ بُوْدِ وَهَمْ جَنینِ نَبَا فَا كِهْ اَقْصَى الْقَضَا
 بُوْدِ بَرِ اَحْضَرِ وَارْدِ اَوْرِدِ نَدَا اَحْجَرِ رَا كِهْ قَلَمِ اَزْ دَرِ

مخلد وعاجز است ضاقت عليه الأرض بسقمها
 إلى أن رفعه الله إلى السماء، وأكر تفصيل انبيا
 عزم شود بيم ان است که کسالت غارض کرد
 ما لبث اذنت لي يا سلطان لنرسل الي حضرتك
 ما نقر به العيون وقطعت به النفوس وبوقن
 كل منصف بان عمك علم الكتاب لو لا اعراض
 الجهملاء، واعماض العلماء، لقلت مقالا تفرح
 به القلوب ونظير الى الهوى، الذي يسمع من هزير
 انياحه انه لا اله الا هو ولكن الان لعدم
 اقتضاء الزمان منع اللسان عن البيان
 وختم افاء، التبيان الى ان يفتح الله بقدرته
 انه لهو المقتر والقدير: سبحانه اللهم
 يا الهى

يَا اَللهِ اسئلك باسمك الَّذِي بِهِ سَخِرْتَ مِنْ فِي
 السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ اَنْ تَحْفَظَ سِرَّجَ امْرِئِكَ ^{بِرَحْمَتِكَ}
 قَدْ رَمَتْ وَالطَّافُكُ لَنَا قَدْ تَمَرَّ عَلَيْهِ اِيَّاحُ ^{نَفْسُكَ}
 مِنْ شَطْرِ الَّذِيْنَ غَفَلُوا مِنْ اَسْرَارِ اسْمِكَ الْحَسَنِ
 ثُمَّ زِدْ نُبُوْحَ بَدَنِهِ حِكْمَتَكَ اِنَّكَ اَنْتَ الْمُقَدَّرُ
 عَلَى مَنْ فِي اَرْضِكَ وَسَمَاءِكَ اِي رَبِّ اسئلك
 بِالْكَلِمَةِ الْعَلِيَّةِ الَّتِي بِهَا فَرَعَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَ
 السَّمَاءِ اَلَا مَنْ يَمْلِكُ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى اَنْ لَا
 تَدْعِي بَيْنَ حُلْفَتِكَ فَاَرْفَعَنِي اِلَيْكَ وَادْخِلْنِي
 فِي ظِلِّ اَرْحَمِكَ وَامْتَرِنِي مِنْ ذَلَالِ خَيْرِعَتَائِكَ
 لَا مَكْنَ فِي حَبْنَاءِ مَجْدِكَ وَقَبَابِ الطَّافُكِ لَكَ
 اَنْتَ الْمُقَدَّرُ عَلَى مَا نَشَاءُ وَاِنَّكَ اَنْتَ الْغَيُّومُ

يا سلطان قد خبت مصابيح الأنصاف ؛ و
 اشتعلت نارا الاعتصاف في كل الأضراف الى ان
 جعلوا اهلي اسارى لنسهدا اول حرمة منك
 في سبيل الله ينبغي لكل نفس ان ينظر وعين
 ما ورد على ال الرسول الى ان جعلهم القوم مساق
 وادخلوهم في دمشق الضيقا ، وكان بينهم سيد
 الشاكرين وسند المقرئين وكعبة المشتاقين
 روح ما سونه فذاه قبلهم وافتم الخوارج
 قال لا والله نحن عباد امتا بامه واياته وبنا
 افترقنا الايمان ولاحت اية الرحمن . هـ
 مذكرنا سال البطحا . وما طعت الفلاة التي حات
 بين الارض والسماء . قيل حرمت ما احله الله
 اوحلتم

او حللتم ما حرمه الله قال نحن اول من اتبع
 او امر الله ونحن اصل الامر ومبدئه واول كل
 خير ومنتهى ما نحن اية العدم وذكره بين الايام
 قيل اوتوكم القرآن قال فينا انزله الرحمن
 ونحن نسائم السجنان بين الاكوان ونحن الشوا^ع
 التي انشعبت من البحر الاعظم الذي احبى الله
 به الارض بعد موتها ومنا امتشرب اياته
 وظهرت بيئته وبرزت آثاره وعندنا
 معانيه واسراره وقيل لا تجرم ملتيم^لنا
 لحب الله وانقط عنا عما سواه انا ما ذكرنا
 عبادة عليه السلام بل اظهرنا رسلنا من بحر
 الحيوان الذي كان مودعا في كلماته ليحيي

المغناون ويطلبوننا وورد على أمنا الله من
 قوم سوء أخسر من ونزى اليوم لعير من القوم
 على الذين ظلموا من قبلهم يظلمون أمثرا مما
 ظلموا ولا يعرفون . قاله أني ما اردت الفسا
 بل تطهير العباد عن كل ما منيهم عن التقرب إلى
 الله ما لك يوم التناد . كنت فاما على مضجعو
 مررت على نفحات ربّي الرحمن واقظتني من النور
 يشهد بذلك سكان جبروته وملكوته
 واهل مدائن عزه . ونفسه المحمّلة لا اخرج من
 السلايا في سبيله ولا عن الرزايا في حبه و
 رضائه قد جعل الله السلايا غادية لهذه
 التسكرة الخضرآء . وذبالة لمصباحه الذي
 هم مشرقه

به اشرف الأرض والسماء هل يبقى لا حديما
 عنده من ثروته او يغنيه عن ذلك ^{صبيته} مالكا
 لو ينظر احد في الذين ناموا تحت الرضام
 وجاوروا الرغام هل يقدر ان يميز رصم
 حجاج المالك عن براجم المملوك لا ومالك
 المملوك وهل يعرف الولاية من الرعاية وهل
 يميز اولى الثروة والغناء من الذي كان بلا
 حداً ووطاءً تالله قد رفع الفرق ^{الذين}
 قضى الحق وقضى بالحق ابن العلماء والضد
 والامراء ابن دقة انظارهم وحلة انصارهم
 ورقة افكارهم وسلامة اذكارهم وابن
 خرافتهم المستوحى وفخارهم الشهودة

وسرهم الموضونة وفرشهم المبسوطة مهنات
فدنا والكلمة نوراً. وجعلهم قضاة الله هباءً
منثوراً. قد نزل ما كنزوا. وتشتت ما جمعوا.
وتبدد ما كتموا. اصبوا لا تروا الا ايمانكم^{لهم} الخ
وسقوفهم الخاوية. وحذوهم المنقعر. و
قشبيهم البالية. ان البصير لا يشغله المثلان
عن النظر الى المثال. والخبير لا تمسكه الاموال
عن التوجه الى العنق المتعال. اين من حكم علوا
ما طلعت الشمس عليها واسرف واستطرف
في الدنيا وما خلق فيها. اين صاحب الكنية
السمراء. والرأفة الصفراء. اين من حكم في الزمان^{مؤاد}
واين من ظلم في الفيحاء. واين الذين ارتعد
الكفور

الكنوز من كرمهم وقض البحر عند بسط الكفهم و
 صميمهم وابن من طال ذراعهم في العصيان
 ومال ذراعهم عن الرحمن ابن الذي كان يحبه
 الذات ويحتفى ثمار الشهوات ابن ربات
 الحجان وذوات الحجان ابن اعضانهم المماثلة
 وافنائهم البطاولة وقصورهم العالمية و
 بساطتهم المروية وابن دقة ادبها ودقة
 نسيمها وخزيماتها وهزيماتها وهزيماتها
 ورقاتها وحفيفاتها وابن سحورهم
 المفترقة وثغورهم المبتمة فوافاهم قد
 هبطوا الخفيض وجاؤوا القفيض ^{لهم}
 اليوم منهم ذكر ولا ركن ولا يعرف منهم احد

ولا رمزا يمارى القوم وهم يشهدون انكروا
 وهم يعلمون لم ادنى اى واديهيمون اماون
 مذهبون ولا يرجعون الى متى يغيرون ويحلبون
 يهبطون ويصعدون الميان للدين منوا
 ان تحشع قلوبهم لذكرا الله طوبى لمن قال الحق
 طوبى لرب ان وعان ومقطع عما كان معها
 لا يحصد الا ما زرع ولا يؤخذ الا ما وضع
 الا بفضل الله وكرمه هل حلت الارض بالذبح
 لا تمنعه سجات الحلال عن الصعود الى ملكوت
 ربه العزيز المتعال وهل لنا من العمل ما
 يزدل به العليل ويقرينا الى ما لك العليل
 نسئل الله ان يعا ملنا بفضل الله لا بعد له
 ويعملنا

ويجعلنا من الذين توجبوا اليه وانفضوا عما
 سواه يا مملك قد رايت في سبيل الله ما لا
 رأيت عين ولا سمعت اذن قد افكر في المعارف
 وضائق على المعارف قد نصب مخضاح السلا^{مة}
 واصفر مخضاح الراحة كم من اللبلاء انزلت وكم
 منها سوف تنزل امثوم مقبله الى الغرير^{ين} الهام
 ووداني تنساب الحجاب قد استهل مدحني
 الى ان بل مضجعي وليس حزني لنفسني يا الله
 دأوس يشتاقر الرماح فحبت مولده وما مررت
 على شجر الا وقد خاطبه فوادى باليت قطعت
 لاسمي وصلب عليك حبدني في سبيل^{تي}
 بل بما ادى الناس في سكرتهم ليعمهمون ولا يغ^ن

دفعوا هؤلاءهم ووضعوا لهم كائنهم اتخذوا امرأ
 مزوا ولها ولعبا ويحسبون انهم محسنون في
 حصن الامان هم محسنون ليس الامر كما يظنون
 عذابون ما ينكرون سوف ننتقل من هذا
 المنفى الاقصى الى سخن عكا ومما يقولون انها
 اخرجت من الدنيا واقبها صورة وارادتها
 هؤلاء وانتهى ما كانها دار حكومة الصد
 لا يسمع من ارجائها الا صوت ترجيعه وازداد
 ان يحبسوا العبد فيها ويسدوا على وجهها
 ابواب الرخا ويسدوا عناء عرض الحياة الدنيا
 فيما عبر من ايامنا فانه لو يهلكنى اللغز
 يهلك الشغب ويجعل فراشي من الصخرة الصماء
 ومما ينسى

وموانسي وحوش الغراء لا انزع واصبر كما صبر^{الو}
 المحمزد ذو العزة بحول الله ما لك القدر
 وخالق الالام واشكر الله في كل الاحوال ونحو
 من كرمه تعالى بهذا المحسر عتق الزقات من
 السلاسل والاعلال ويجعل الوجوه خالصة
 لوجهه العزيز الوهاب انه محيي لمن دعا^و
 وقريب لمن ناها^و وسئله بان يجعل هذا
 السلاء الادمي در على هيكل وليائه ويحفظهم
 من سيون مشاحذة وقضب نافذة لم ينزل
 بالسلاء اشرف نوره وسنا ذكره هذ^ه بيته
 قد خلت في القرن الحالية والاعصار المنا^{صنة}
 فنوف يعلم القوم ما لا يفقهونه اليوم اذا

عشر حادهم وطوى محادهم وكلت اسيا فتم
 وذلك اقدامهم لم اد الى متى يكون مطية
 الهوى ويهيون في هيام الغفلة والغو
 اتبقى عزّة من عزّ وذلة من ذل ام يبقى من
 انكالى الوسادة العليا وبلغ في العزّة الى
 الغاية القصوى لا ورب الرحمن كل من عليها
 فان ويبقى وجه ربّي الغزير اللتان اتى درغ
 ما اصابها سهم الردى واتى فود ما عرته يد
 القضاء واتى حصن منع عنه رسول الموت اذ
 اتى واتى سريعا كسر واتى سديرا قفز
 لوعلم الناس ما ولاء الختام من رحيق رحمة
 الغزير العلام لسبذ الملام واستر ضوا
 عن العلام



عن الغلام . وأما الآن فحجبوا بظلام الله
 ليعلموا يدى الظنون والأوهام . سوف تسق
 اليدا البيضاء . نجيباً لهذه اللبلة الدماء .
 يومئذ يقول العباد ما قالته الآثمات من
 قبل ليظهر فى العايات ما بدا فى البدايات
 اريدون الأقامة ورجلهم فى الركاب . وهل
 يرون لذهابهم من إياب لا ورب الأرباب إلا
 فى المئاب . يومئذ يقوم الناس من الأحداث
 ويسئلون عن التراث . طوبى لمن لا نسومه
 الأثقال . فى ذلك اليوم الذى فيه تمر الحجاب .
 ويحضر لكل للسؤال فى محضر الله المتعان .
 شديد النكال . نسئل الله ان يعقد من قلوب

بعض العلماء من الضغينة والبغضاء ليطروا
 الأشياء بعين لا يعيها الأعضاء ويصعدوا
 إلى مقام لا تقلبهم الدنيا ورأيهم عن النظر
 إلى الأفق الأعلى ولا يشغلهم الخاش وأسيا
 الفرائض عن اليوم الذي فيه يجعل الجبال ^{لهم}
 ولواتهم يفرحون بما ورد عليهم من البلاء سو
 يأتي يوم فيه ينوون ويكونون ^{لهم}
 فتيامهم عليه من العزة والغنا والثروة و
 العلاء والراحة والرخاء وما نافيه من
 الشدة والبلاء لا خربت ما نافيه اليوم
 والآن لا ابدل ذرة من هذه البلاء بما خلوا
 في ملكوت الأنتاء لولا البلاء يا في سبيل الله
 ما الذ

ما لذّلى بقائى وما نفعنى حيوتى ولا يحفظى
 على اهل البصر والتأطرين الى المنظر الا كبرنا
 فى اكثر ايامى كنت كعبد جالس تحت مسفلق
 بشعرة واحدة ولم يد رمق ينزل عليه انزل
 فى الحين او بعد حين وفى كل ذلك نسكرا
 رب العالمين ونحمد فى كل الاحوال امة على
 كل شئ شهيد نسئل الله ان يبسط ظله
 لسرع اليه الموحدون وبأوصيه المحاصرون
 ويرزق العباد من روض عنايته زهرا ومن
 افق الطائفه زهرا ويؤيد به ضلما محب ويرضى
 ويوفقه على ما تقر به الى مطلع اسمائه المحمدي
 لنا لا بغض الطرف عما يرى من الاحجاف و

ينظر الى الرعية بعين الالطاف ويحفظهم
 من الاعتاث ونسئله تعالى بان يجعلك
 ناصرا لامره وناظرا الى عدله لتحكم على العبا
 كما تحكم على ذوى قرابتك ونحن اذ لهم ما تختار
 لنفسك انه لهما المقتدر المتعالى الهى العفو
 وحين مناسبت حاصل شد لهذا موافق
 چنین دیده شد که بعضی از تعالیم بپای الله
 که در صحائف و لواحق مندرج است در این مقام
 نیز مختصر مندرج گردد تا اصل اساس و روش
 و مبادی و بنیان واضح و عیان شود و این
 عبارات از صحائف متعدده نقل شده از جمله
 غامض و الادیان بالروح والریحان ایامه
 انما خذوا

ان تاخذكم حمية الجاهلية بين البرية كل يد
 من الله ويعود اليه انه لسد الخلق ورجع ^{لهم} القل
 وازجبله فذمنتم من الفساد والجدال ^{الصحف}
 والالواح وما اريد بذلك الاعلوكم وسعوكم
 يشهد بذلك السماء وانجمها والشمس ^{نورها}
 والاشجار واوراقها والتجار وامواجمها والاد
 وكنوزها نسئل الله ان يمدا اوليائه ويؤتيهم
 على ما ينبغي لهم في هذا المقام المبارك العزيز
 البديع ونسئله ان يوفق من في حوز على العلم
 بما امروا به من القلم الاعلى وازجبله امج ^{شجره}
 دانثر اينكله عليا ست همد باركيد اريد ^{ربك}
 يكفنا خنار ليس الغر لن يحب الوطن ^{ملئ}

العالم و از حمله آن الذي بقى ابنه اوائناً
 من الابدان ، كانه ربي احداً بآنى عليه هاء
 الله وعنايته ورحمته التي سبقت العالمين
 از حمله يا اهل بها شما مشارق محبت و طاعت
 عنايت الهى بوده و مستيد سازاست لعن
 احدى ميالانيد و جثيم را از انچه لا يقوت
 حفظ نمايد انچه را دارايد بنمايد اگر مقبول
 افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل ذر
 بنفسه مقبلين الى الله المهيمن القيوم سبب
 حزن نشويد تا چه رسد بزراع و فساد اميد
 هست در ظل سدرة عنايت الهية قريب
 شويد و بنا را داد الله عامل كرديد هم و اول
 يكسوزيد

یکفرمود و قطره‌های یک بحر از جمله دین الله و
 مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اصل عالم از سماء
 مشیت مالک قدم نازل گشته و ظاهر شده است
 علت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم و علت
 کبری از برای ظهور و اشراق نیز اتحاد دین الهی
 و شرعیه ربانی بوده و نمو عالم و تربیت امم و
 اطمینان و صلحت من فی البلاد از اصول و احکام
 الهی است سبب اعظم از برای این عطیه کبر
 کاس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید
 و نعمت سرمدیه مبذول دارد رؤسای این
 مخصوص مظاهر عدل الهی در میان است این مقام
 و علو و حفظ آن حمید بلیغ باید مبذول دادند

و همچنین آنچه لازم است تفحص در احوال رعیت
 و اطلاع بر اعمال و امور هر حزبی از ارباب از مظاهر
 قدرت الهی یعنی ملوک و رؤسا میطلبیم که همت
 نمایند تا اختلاف از میان بربخیزد و افاق
 بنور اتفاق منور شود تا مدیکل با آنچه از قلم ^{که}
 جاری شده تمسک نمایند و عمل کنند ^{هد} خوشا
 و ذرات کائنات کواه که آنچه سبب علو و ^{سوق}
 و قربیت و حفظ و تهذیب اهل ارض است ذکر
 نمودیم از حق میطلبیم عباد را تا بید نمایند آنچه
 این مظلوم از کل طلب مینماید عدل و انصاف
 با صفا اکتفا ننماید در آنچه از این مظلوم ^{هم} ظالم
 شده فکر کنند قسم بافتاب بیان که از حق ^{سماء}
 ملکوت

ملکوت رحمن اشراق نموده اگر مبتنی مشاهده
 میشد و یا ناطقی خود را محل شمائت و مفتریات
 عباد نمینمودم انتهای از این عبارات سرشته
 اساس و افکار و خط حرکت و سلوک و لوازمات
 این طائفه بدست میآید و اگر از روایات و
 حکایات که در افواه ناس است اطلاع بحقیقت این
 قضیه خواهیم از کثرت اختلافات و تباین حقیقت
 بکلی پوشیده و پنهان کرد لهذا بهتر این است
 که اساس و مقاصد این طائفه را از مضامین
 تعالیم و صفات و لوازم استنباط نمود و تا
 و دلایل و نصوص اعظم از این نه چه که این
 اساس است و فصل خطاب بکفتار و درفتا

افراد قیاس عموم نتوان نمود چه که اختلاف شئون
 از خصائص و لوازم عالم انسانست بلوی در مبتدا
 سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج بپایاء الله
 و جمیع اشخاص که همراه بودند از ادینه بعضی عکا
 نقل نمودند و میرزا یحیی را بقلعه ماعوسا
 در آنجا استقراریافتند لکن در ایران بعد از آنکه
 بعضی اشخاص که در امور بصیر بودند و در حسن
 تدبیر شریع و بحقیقت و فوقات قدیم و حدیث
 مطلع و خبیر بمحمود حضرت شهر یاری عرض
 نمودند که آنچه تا بحال در محصورها چون از این
 طائفه نقل و روایت شده و ذکر حکایت
 رفته یا مبالغه بوده و یا خود نظر بمقاصد^{منضویه}
 حصول

و حصول فوائد ذاتیه تجسیم امور عموده اند
 و اگر چنانچه اعلی حضرت شریاری بنفس نفیس
 تفتیش امور فرمایند گمان چنانست که در بیجا
 حضور بوضوح پیوندد که این فرقه مقصد و
 مدخلی را امور سیاسی ندارند مدار حرکت
 و سکون و محور سبک و سلوک محصور بر امور
 روحانیه و مقصور بر حقایق و حبرانیه است
 مدخلی با امور حکومت و تعلقی بدستگاه
 سلطنت ندارد اناس کشف بجاست و
 تحقیق اشارات تربیت نفوس است و هت
 اخلاق تصفیه قلوبست و نورانیّت طوبی
 اشراق و انچه سزاوارست ملوک کانی و نواز

دیهم جهان بانیست انت که جمیع رعایا از هر
 فرقه و این در ظل ظلیل معدلت سلطانی
 مظهر بحث ایش و در کمال انبایش و کامرانی باشند
 زیر سایه الهی ملجأ عالمیان و ملاذاد میان است
 تخصیص تجزئی نداشته علی الخصوص حقیقت حال
 و کنه مقال بنظائفه مشهود و معلوم کردید
 جمیع اوراق و صحائفشان مکررات و مراتب در دست
 افتاده و در نزد حکومت محفوظ و موجود است
 اگر چنانچه مطالعه شود حقائق و بواطن واضح
 و واضح گردد مضامین کل این اوراق منع افشا
 و حسن سلوک میان عباد و اطاعت و انقیاد
 صداقت و امتثال و تعلق با خلاق ممدوح
 و تشویق

و تشویق بانصاف خضایل و خضائل حمیده است
 قطعاً مدخل بهورسیاسیه نداشته و قصد
 با تحریک سبب اسلوب و فتنه است نموده در امور
 حکومت عاده لاف نه بتواند و وسیله بدست
 ندارد مگر تعرض بضمائر و وجدان که از خضائل
 دل و جان است و این قضیه نیز تعرض بسیار
 شد و سعی بیستاد گشت چه خونها که ریخته
 شد و چه سرها که اوچینه هزاران نفوس قتل
 و هزاران نساء و اطفال سرگشته و اسیر گشتند
 بنا بنیاهما که ویران شد و چه بیاد خانمان
 و دودمان بزرگان که بیرونمان گشت
 جان حاصل نشد و فاندک بدست نیامد

این درد را درمائی و این زخم را مرهم اسانی
 نشد از وظائف و صوالم حکومت ازاد کی
 و حبلان و اسود کی دل و جان است و در جمع
 اعصار باعث ترقی درخبات و استیلا و مسا
 جهانست ممالک متمدنه مسائره این تفوق
 حاصل نمود و باین درخبات غالیة نفوذ و
 اقتدار و فائز نکشت مکر زمانیکه منازعه
 مذاهب را از میان برداشت و جمیع طوائف را
 بمیزان واحد معامله نمود جمیع ملکقوم و مکر
 و یک نوع و یک جنسند مصلحت عامه مسا
 نامه است و از اعظم اسباب جهان بینی و
 اگر مسائل انشاع نظام کشورستانی معد
 و مسا و

و مساوات بین نوع انسانیت و از هر فرقه
 از اهل افاق نشانه نفاق ظاهر مقتضای
 حکومت عادلانه مجازات عاجله است و هر شخصی
 که مرتکب ببنده و کوی سبقت بود مستحق الطاف
 جهان بینی و سزاوار عواطف جلیله شهریار است
 زمان زمان دیگر و عالم را اقتضا و حلوه دیگر
 تعرض بطریقه و این در هر مملکتی بادی خسران
 مبین است و توسل نابه الترقی معدلت
 مساوات بین اقوام روی زمین احترام و حد
 از ارباب سیاسی باید نمود و خوف و خطر از
 فرق طبیعی چه که موضوع افکار آنان متداخل
 در امور سیاسیست و غمناک است و کرخ درود

منافق امنت و اسایش لکن این طائفه در صریحت
 خویش ثابتند و در مسلک و ایمین را منحرفند
 و متمسکند و متشبث و متوسل بقسمیه
 جان را بیکان نشا و نمایند و بحسب مسلک^{نشان}
 طالب رضای پروردگار محمد بلوغ دارند و
 سعی شدید جوهر طاعتند و صبورند
 و مستقیم هستی خویش را فدا نمایند و ناله
 و این برپا دارند آنچه گویند فی الحقیقه را از
 در و نشت و آنچه جویند و پویند بد لالت
 و همون پس باید نظر با اساس و رئیس نمود
 و بنی حنیس را بهمانه نکرد چون روش و
 تعالیم و مفاهیم و مسائل و مخالف رئیس^{مشهور}
 و معلومت

ومعلومست خط حرکت این طائفه چون افتاد
 مشهور و مشهور و آنچه باید و شاید از ردع
 و دفع و قلع و قمع و زجر و قتل و نفی و ضرب و
 تشدد و مقصدی بمحصول نرسید در ممالک بنا^ن
 چون تشدید و تعذیب داد و چنین موا^{ضع}
 عین تشویق و تحریک مآهک نمودند و عدم
 اعتنا را افریخته دیدند تا اثر انقلاب را^{بشر}
 ساختند لهذا بکلی اعلان مساوات جمع^ق
 احزاب نمودند و از ادکی عموم طوائف د^{ازد}
 شرق و غرب کردند این داد و فریاد و ضجی^ج
 اجماع از تحریک و اغوا و تشویق و اغراست
 سوئاست که از آشوب و فتنه خبری^{نیست}

و از فساد اثری نه با وجود تضاعف نفوس و تزیین^{ها}
 و تکاثر این گروه از کثرت تضام^{فل} و ترغیب بغضا
 این طائفه کل در منه های سکون و رکون^ع طاعت
 شعار خود ساخته در نهایت تسلیم و انقیاد
 رعیت صادق پادشاه هستند دیگر حکومت^ه
 و سبیل مشرعه تعرض نماید و اهانت جان^ن
 داند و از این گذشته تعرض بوجدان و
 عقاید اقوام و تعذیب فرق مختلفه امام^ن
 اشاع کسور و حائل فواح ممالک دیگر و
 خارج نکثر رعیت و مخالف اساس قوم^{است} سلطنت
 حکومت جسیمه ایران زمانیکه تعرض بوجدان^ن
 نداشت طوائف مختلفه در تحت لوائ^{سلطنت}
 کبری

کبری داخل قاهر و اقوام متنوعه در ظل حاکمیت
 حکومت عظمی بنا کن و خادم بودند و سعادت مملکت
 روز بروز تزايد نموده اغلب قطعه اسیا در تحت
 حکومت عادلانه حاکمان و اکثر فرق و مملکت
 در سلسله رعیت تا حداری بودند و چون
 قانون تعرض این سائر طوائف بمیان آمد
 و اصول مسئولیت افکار و وضع و اساس شد
 ممالک وسیعه سلطنت ایران متناقص نمود و
 قطعات کثیره و اقایم عظیمه از دست رفت
 تا آنکه باین درجه رسید که قطعات جسیه توران
 و اسود و کلدان از دست رفت و بطول چهره
 حتی اکثر ممالک خراسان نیز بجهت تعرض

و حذران و تعصب حکام از حوزه حکومت ایران
 خارج شد چه که سبب استقلالیت افغان و
 عصیان طوائف ترکمان فی الحقیقه این قضیه
 بوده و الا در هیچ عهد و عصری از ایران منقطع
 نبودند تا بوجود و صوح مضرت چه لزوم تبعیض
 بپادشاهانست و اگر ترجیح فتوی خواهیم نفسی از
 غل و ذخیر وحدت شمشیر خلاص نخواهد شد
 چه که در ایران گذشته از این طائفه طوائف
 مختلفه چون متشرعین و شیخیه و صوفیه
 و ضریفه و سائره موجود و هر یک تکفیر و
 نقیض طائفه دیگر نمایند و این صورت
 چه لزوم که حکومت تعرض این وان و پانچ
 صمانز

خفا نرو و جلدان دعا یا و برایا باشد کل رعیت
 پادشاهی و در ظل حمایت تاجدار و هستند ^{کس}
 سمیع و مطیع اسوده و مسترح و هر کس با غی و طاعنی
 مستحق سیاست اعلحضرت جهانبا نی علی الخصوص
 زمان بکلی تغیر نموده و حقایق و اعیان تبدیلی
 گشته اینگونه امورد و جمیع ممالک مانع نمودند
 و داعی انحطاط و قدرتی است ترزل شد مد که
 بر ارکان حکومت شرقیه واقع فی الحقیقه ^{سبب}
 عظیم و خطب جیم این توان و اصول تعرضیه
 و دولتیکه مقرر حکومتش در اقلانیک بالسیک
 در افضی قطعه شمالیه است بسبب ^{ات}
 بین دعا یا، مختلفه و توحید حقوق مدنیّت

ملل متوحد در قطعات خمسہ عالم مستملکات
 جسیم پیدا نموده جزیره صغیراقلانتیک شما
 کجا و قطعه جسیم هندوستان شرقی کجا ایا
 بحریتوبه بین اقوام و احراب توان استیلا یافت
 باری بسبب توانی غا دله ازاد کی و حیدان و قو^{حید}
 معامله و مساوات بین ملل و اقوام فی الحقیقه
 قریب ربع معمره عالم را در تحت حکومت خو^ش
 گرفتند بواسطه^{این} قبادی ازادی و روز بروز بر
 اقتدار و قوت و اتساع مملکت افزودند و اکثر
 اقوام روی زمین نام این دولت را بعدالت یا
 نمایند عصبیت دینیّه و تدبیر حقیقی محک
 و امتحان نش ثبوت و رسوخ در خصائل فضائل
 و کلاست

وکمال است که اعظم موهبت عالم انسانست
 الاقرض بطریق این روان وهدم بنیان و قطع
 نسل انسان نبوده در قرون وسطی که بدایتش را
 سقوط امپراطوری رومان و فایتش فوج
 قسطنطنیه است بدست اسلام در محالک
 اودی ب سبب کثرت نفوذ رؤساء مذاهب
 تعصب شدید و قرض قریب و بعد شروع
 یافت کاردیجانی رسید که بنیان انسان^{یک}
 دوباره نهادام گذاشت و راحت و امنایش رئیس
 و مرفوس و امیر و مأمور در پس پرده انعدام
 متواری گشت جمیع احزاب شب و روز اسیر
 تشویش و اضطراب بودند مدتی بجای مختل

و ضبط و ربط ممالك ممل و اصول و اساس^{دین} ^{طین}
 جمعیت بشریه معطل و از کار حکومت^{بین} سلا^{بین}
 متزلزل مگرد و اقتدار رؤساء دین و دنیا
 در جمیع اقطاع مکمل بود و چون این اختلافات
 و تعارضات و تعصبات را از میان برداشتند و
 حقوق مساوات رعایا و حریت و حضان^{برایا}
 اعلان نمودند انوار عزت و اقتدار از افق^ن
 مملکت طالع و لانغ گردید و قسمیکه از ممالك^د
 جمیع مراتب ترقی نموده در حالتیکه اعم^{اسلطه}
 اروپا اسیر و ذلیل اصغر حکومت آسیا بود
 حال دول عظیمه آسیا مقاومت دول صغیره
 اروپا نتوانند این بر ابریزشانی کافی است که
 و حضان

وعباد انسانی مقدس و محترم است و از ادب
 ان باعث اتساع افکار و تعدیل اخلاق و تحسین
 اطوار و اکتشاف اسرار خلقت و ظهور حقایق
 مکنونه عالم امکانست و دیگر آنکه مسئولیت
 که از خصائص دل و جان است اگر در ایضمان
 واقع گردد دیگر چه کفیری از برای بشر در دوزخ
 حشر اگر در دیوان عدل الهی باقی ماند ضمائر
 و افکار در حیطه احاطه ممالك الملوك است نه
 ملوك لهذا در نفس در عالم وجود هم افکار در
 جمیع مراتب و عقائد موجودند و طرق الی الله
 بعد انفس الخلاق از حقائق معانیست
 و لكل جعلنا منسكا از دقائق قرآنی این همه

عظیمه و اوقات عزیزه که مذل تعرض من التوسا^{نه}
 میشود و بهیچ وجه ثمره و نتیجه حاصله اگر
 چنانچه در تشیید بنیان پادشاهی و تأیید
 سریر جهانبانی و تعمیر مملکت ملوکانی و احیاء
 رعایا، شهریاری صرف شده بود تا حال کثرت
 سلطان معز و کشتن اداها لی از فیض عدالت
 ظلّ اللمی معز و بارقه سلطنت ایران چون
 صبح صادق در افق کیمیا ن مشهور و مشهور
 بود بادی این مسائل و مطالب را بعضی اشخاص
 روایت نمودند و بر سر اصل مطلب دریم ذات
 همایون بنفس نفیس شخص سرّ مکنون فرمودند
 ارقرار منقول در پیشگاه حضور واضح و مشهور
 شد

شد که بیش از این توهمات از دماغ ساین ارباب نفوذ
 بود که همیشه در پس پرد مخیال تقسیم امور و
 توهمیم جمهور مشغول بودند و بجهت حصول متاع
 و حفظ مواقع خویش ذرات را در آینده خیا
 بمثابة کرات و گاه را کوه نمودار می نمودند ابتدا
 این وهام را اصل و اساسی و این گفتار را
 دلیل و قیاسی نبوده رعایای مسکین را
 قدرت و توانی و تبعه فقیر را چه جرئت و
 اقتداری که خلل و فتوری بقوه قاهره وارد
 آرند و یا قوه جندی سلطنت را مقاومت
 توانند از ان زمان تا بحال در ایران آشوب
 و فتنه زائل و صغیرا و غوغا سالان^{ست}

هر چند بندرت بعضی از علما، سعی نظر علی
 شخصی و غرضی عوام را تحریک و های هوی
 بلند نمایند ولیک دو نفر از این طائفه را
 با صراحت و ابرام از بیت کنند چنانچه در این
 ده دوازده سال پیش واقع شد که دو برادر
 از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین
 از اهالی اصفهان بودند و در دیانت و امانت
 و نجابت مشهوران اقطار از اهل ثروت و
 مشغول تجارت و با جمیع خلق با کمال الفت
 و حسن معاشرت رفتار می نمودند از این دو
 برادر بحسب ظاهر کسی ترک اولی ندیده تا
 چه رسید باحوال و اموری که موجب عذا
 و عقاب

و عقاب شود بحسب روایت در نزد کل مسلم
در جمیع محامد و مدائح بودند و اعمال و انکسار
بمنزله مواظب و نضایح بامیر محمد حسین امام جمعه
اصغیان معامله داشتند و چون بحساب سید
مبلغ هجده هزار تومان طلبشان معلوم شد
قطع معامله نمودند و این مبلغ را مربوط بسید
مهمور خواستند بر امام جمعه این قضیه کرن
آمد تا بددجه غضب و عدوان رسید
خویش را محقوق یافت و خردادن چاره داشت
فریاد و فغان برداشت که این دو برادر با
هستند و مستحق عقوبت شدید پادشاه
بعثه جمعی بخانه حضرات ریخته جمیع اموال

تالان و تاراج و عیال و اطفال و مضطرب
 و پریشان و جمیع موجودات را ضبط و غارت
 نمودند و از ترس اینکه شاید حضرت کبیر را
 بنایه سر بر سلطنت رسانند و لشان را در
 کشایند در فکر قتل و اعدام آنها افتاد لهذا
 بعضی از علما را با خویش متفق نموده فتوی بر
 قتل دادند بعد از دو برادر را اسیر و زنجیر
 نموده در محضر عموم حاضر نمودند و انچه خوا^{سته}
 که اعتراض وارد آمد و یا آنکه نکته بکیرند
 و بهانه آغاز کنند نتوانستند طاقت گفتند
 یا باید تبری از این امین بجوئید و یا آنکه در
 زیر شمشیر عقوبت سر بنهید انچه بعضی از
 حاضرین



حاضرین اصرار نمودند که همین قدر بگویند که
 ما از این طائفه نیستیم کفایت و وسیله
 نجات و حمایت ابد قبول نمودند ملکه ^{منطقه}
 فصیح و بیانی بلیغ اثبات و اقرار نمودند که
 حدت و شدت امان جمعه بغلیان امداد
 کفایت بقتل و اعدام نمودند بعد از کشتن
 بر جسدشان اهانته چند وارد آوردند که ^{کثیر} بیشتر
 سزاوارنه و تفصیلش خارج از قدرت گفتن
 فی الحقیقه بحالتی خونین دو برادر ریخته شد
 که حتی کشیش مسیحی حلبغادران روز نجرم و فرزندان
 کریمه میکرد و این قضیه نوعی واقع شد که هر
 نفسی بر حال آن دو برادر کریمیت چه که در

ما دام الحیات خاطر موری دنیا زرده و برآ
 عموم در زمان قحط ایران جمیع ثروت خویش را
 انفاق فقر و مساکین نموده بودند با وجود
 این شهرت میان خلق بحین نفق گشته
 لکن حال مدتیست که عدالت پادشاهی
 داد و دهان گشت و کس حبارت خدین نعدا
 عظیمه نتواند والسلام



فرغ منکاسته کاتبه الکبیر حرف الرأیله محبة
 ۱۰ شهر جمادی الثانی ۱۳۲۶ هـ

BP391

T7

V.1

54939

Cambridge:

C. J. CLAY, M.A. AND SONS,
AT THE UNIVERSITY PRESS.

A TRAVELLER'S NARRATIVE

11

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÂB,

EDITED IN THE ORIGINAL PERSIAN,
AND TRANSLATED INTO ENGLISH, WITH AN INTRODUCTION
AND EXPLANATORY NOTES,

BY

EDWARD G. BROWNE, M.A., M.B.,

FELLOW OF PEMBROKE COLLEGE, CAMBRIDGE, AND LECTURER IN PERSIAN
TO THE UNIVERSITY OF CAMBRIDGE.

VOLUME I. PERSIAN TEXT.

EDITED FOR THE SYNDICS OF THE UNIVERSITY PRESS.

CAMBRIDGE:
AT THE UNIVERSITY PRESS.

1891

[All Rights reserved.]



**London: C. J. CLAY AND SONS,
CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS WAREHOUSE,
AVE MARIA LANE.**



**Cambridge: DEIGHTON, BELL, AND CO.
Leipzig: F. A. BROCKHAUS.
New York: MACMILLAN AND CO**

A TRAVELLER'S NARRATIVE

WRITTEN TO ILLUSTRATE

THE EPISODE OF THE BÁB.



UC-NRLF



B 3 946 309

A TRAVELLER'S NARRATIVE
WRITTEN TO ILLUSTRATE
THE EPISODE OF THE BÁB